

جہاد و فتنہ کا لاس



32101 019336831

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY

This book is due on the latest date stamped below. Please return or renew by this date.

JUN 15 2012

JUN 5 2011

JUN 15 2007

JUN 15 2010

JUN 15 2009

Chahār...

چهار فرهنگنامه کلامی

از: شیخ طوسی و دیگران

گردآوری و تصحیح

استاد محمدتقی دانش‌پژوه

2272

• 66587

• 334

از شیخ امام ملک فقهاء اهل البيت عمادالدين ابو جعفر محمد بن حسن
ابن علی طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰) چند رساله کلامی کوچک در دست داریم :
۱- الاعتقادات یا اصول الدين : که درباره پنج رکن دین اسلام

است و بروش پرسش و پاسخ بدینگونه:

آغاز: «اذا سالك سائل وقال ما الايمان؟ فقل هو التصديق بالله والرسول
وبما جاء به والأئمة عليهم السلام كل ذلك بالدليل لا بالتقليد وهو مرتب
على خمسة اركان من عرفها كان مؤمنا ومن جحدھا كان كافرا وهي التوحيد
والعدل والنبوة والامامة والمعاد» .

انجام : «ويجب ان يعنقد انّه تعالى يعيد الاجسام، فثبت اعادة
الأجسام» .

پیداستکه شیخ طوسی در این رساله روش استادش شیخ مفید را در
«النکت الاعتقادیّه» پیش گرفته است^۱ .

۱- این رساله در پنج فصل است و با ترجمه فارسی نگارنده در
۱۳۲۴ خ. بچاپ رسیده است (دانشگاه ۳: ۵۳۱) . نسخه ای از آن در چهار
فصل در مجموعه ش ۲۶۲ کرمان (ش ۲) دانشکده ادبیات تهران هست
(۴۱:۳) .



دانشمند گرامی آقای شیخ آقابزرگ تهرانی در «الذریعة» (حرف م چاپ نشده) و دیباچه «النبيان» (ص ۱ د، ش ۴۳) از این رساله یاد کرده و گفته است که آن شاید همان «مقدمة الکلام» او باشد. او دو نسخه‌ای از آن را دیده است که هر دو در ۹۸۲ نوشته شده بود.

از این رساله چند نسخه‌ای میدانم که هست :

۱- ش ۴۹۴۳ مجلس (۱۴ : ۱۹۶)

۲- ش ۸۷۹/۳ دانشگاه تهران (۳ : ۵۳۶)

۳- ش ۲۰۸۹/۲ دانشگاه تهران از سده ۱۱

۴- ش ۲۹۳۶/۱۸ دانشگاه تهران از سده ۱۱

۵- ش ۴۱۳۱/۱ دانشگاه تهران از سده ۱۳

۶- ش ۷۶۹۳/۸ دانشگاه تهران مورخ ۹۰۵

۲- المسائل الکلامیة یا ثلاثون مسألة : که در آن از سی یا سی و یک

مسألة کلامی گفتگو شده است (ذریعه ۳ : ۹) و چنین است :

آغاز : بسمله . حمدله . اما بعد فهذه ثلاثون مسألة اثبتها الشيخ ابو

جعفر الطوسی قدس سره العزیز . مسألة معرفة الله واجبة علی کل مکلف

بدلیل انّه منعم فیجب شکره فیجب معرفته کی نشکره .

انجام : و کلماتی اخبر به المعصوم فهو حق یجب تصدیقه، والحمد لله

رب العالمین صلوات الله . . . یا ارحم الراحمین .

از این رساله این نسخه‌ها را می‌شناسیم :

۱- ش ۹۹۵ آستان قدس (۴ : ۲۴۲) که سی و یک مسألة دارد .

N
03370

131

- ۲- ش ۱۶۸/۵ د، دانشکده الهیات دانشگاه تهران (۱ : ۱۵۱)
- ۳- ش ۷۵۵۶/۱ مدرسه سپهسالار تهران (۳ : ۱۶۲) مورخ ۱۰۹۵
- ۴- ش ۲۵۲۵/۱ دانشگاه تهران از سده ۱۴
- ۵- ش ۴۰۰۵/۷ دانشگاه تهران از ۱۰۷۹
- ۳- مقدمه فی المدخل الی علم الکلام که خود شیخ در «الفهرست» (ش ۶۹۹) از آن بهمین نام یاد کرده و گفته که : «لم يعمل مثلها» و باز گفته که مرا برآن شرحی است . نجاشی هم از آن بهمین نام یاد نموده (ص ۲۸۸) و ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» (س ۷۴۲) بدان «مقدمه فی المدخل الی صناعة الکلام» نام داده و گفته که «ریاضة العقول» شرح المقدمة است نجاشی هم گفته که شرح المقدمة همان ریاضة العقول اوست از این کتاب دو نسخه می شناسیم :
- ۱- ش ۴۵۸ کتابخانه ملی ملک در تهران از سده هشتم (ص ۵۳۲ فهرست عربی)

- ۲- ش ۵۷۱۲/۸ همین کتابخانه گویا از سده ۱۰
- علامه تهرانی در الذریعة (۱۱ : ۳۳۱ و ۳۴۰ و ۱۴ : ۸۴) از روی گفته نجاشی ازین شرح یاد نموده است . پیداست که نسخه ای از آن ندیده است . او در دیباچه «التبیان» از نسخه ای از المقدمة یاد نموده است که گمان برده اند که خط شیخ برآن بوده است بدینگونه : «قرأ علیّ هذا الكتاب و بحث علی معانیه صاحبه فی عدة مجالس آخره السادس والعشرين من المحرم سنة خمس و اربعین و اربعمائة بحدود دارالسلام، و کتبه محمد

ابن الحسن بن علی و لله الحمد والمنة صلی الله علی محمد وآله الطیبین» .
 نیز در روی آن آمده بود: «تصنیف الشیخ الامام الورع قصوة العارفين
 وحجة الله علی العالمین لسان الحکماء والمتکلمین ابی جعفر محمد بن الحسن
 ابن علی الطوسی متعنا الله بطول بقائه و نفعنا بعلمه» .

در پایان آن چنین نوشته بود: « . . . مفیض الحیاة وباری النسمة
 و هو المستحق له دائما سرمدًا و حسبی الله و نعم الله رب اتمم بالخیر . وقع
 الفراغ من استنساخه بتوفیق الله و بحسن معونته سادس عشرین من رجب
 سنة اربع و اربعین و اربعمئة فی مدينة السلام علی ید العبد الضعیف نظام
 الدین محمود بن علی الخوارزمی حامدا لله تعالی مصلیا علی نبیه . . . » .
 او می نویسد که این نسخه نزد آقای سید محمد مشکات است ولی
 نگارنده از ایشان پرسیده ام فرمودند که نزد کسی دیگر است .

اگر این نسخه اصیل باشد و همین رساله ما باشد بایستی که پیش
 از ۲۶ رجب ۴۴۴ که تاریخ نوشتن این نسخه است بنگارش درآمده و ۱۶
 محرم ۴۴۵ بازپسین روزی باشد که در بغداد آن را نزد شیخ خوانده اند .
 و این اجازه راهم میتوان گفت که بهمان خوارزمی داده شده است همه
 این سخنان فرع بردیدن نسخه است^۱ .

باری این مقدمه چنانکه خواهیم دید در شرح اصطلاحات متکلمان

۱- آقای فخرالدین نصیری ضمیمه نامه خود به دبیرخانه کنگره هزاره
 طوسی، این نسخه را جزء مخطوطات کتابخانه خود بشماره ۱۲۵۰ صورت
 داده اند م .

است در شش فصل و جزء الاعتقادات والمسائل او است بر خلاف احتمالی که دانشمند بزرگوار تهرانی داده است.

شیخ گویا در این رساله از ابن بابویه پیروی نموده که در «معانی الاخبار» خود، معانی پاره‌ای از الفاظ را روشن نموده است همچنین از شیخ مفید استاد خود که «مختصر فی التذکرة باصول الفقه» (چاپ شده در کنز الفوائد کراچکی، سنگی ۱۳۲۲) بیشتر به تحدید الفاظ اصولی قناعت کرده است، همچنین از استاد دیگرش سید مرتضی در «الحدود والحقایق» که آن بساخت فرهنگی کلامی است. نگریستن به اینگونه رسائل از رهگذر دریافت تحولی که در رساندن مفاهیم برای این لغتها پدید شده است بسیار سودمند است بهمین علت ما در این دفتر چهار فرهنگ کلامی کوچک شیعی را یکجا نشر میکنیم تا خوانندگان نموداری از مصطلحات کلامی دانشمندان شیعی و تعاریفی که آنها داشته‌اند در دسترس داشته باشند و از آن ارزش کار خواجه بزرگوار ما شیخ طوسی هم خود آشکار خواهد شد اینک وصفی از رساله‌ها:

۱- الحدود والحقایق : از سید شریف مرتضی علم الهدی ابوالقاسم

علی بن الحسین بن موسی موسوی بغدادی (۳۵۵ - ۴۳۶) که ابن شهر آشوب در معالم العلماء از آن یاد کرده (ش ۴۶۵) و خود او هم «الطرائق فی الحدود والحقایق» خود را گویا در همین زمینه نگاشته باشد (ش ۷۶۶) شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی کفعمی لویزی جبعی در گذشته ۹۰۵ اختصار «الحدود والحقایق فی تعریف الألفاظ الشرعیة» دارد که گویا گزیده‌ای از یکی از

این دو کتاب باشد .

افندی در «ریاض العلماء» می نویسد که : من آنرا در مجموعه ای دیده ام (ذریعه ۱ : ۲۵۶) تهرانی از کتاب ابن شهر آشوب بنام «اعلام الطرائق فی الحدود والحقائق» یاد کرده است (ذریعه ۲ : ۳۳۹) چه گویا ابن شهر آشوب آنرا در برخی از اجازات چنین نامیده باشد .

تهرانی نسخه ای از «الحدود والحقایق» دیده و آنرا وصف کرده و نمونه ای از آن «الأصلح: فعل الامتع للغير اذا قصد ذلك و كان حسنا» آورده که در نسخه ما نیست در پایان آن هم چند کلمه ای است که من آنها را در این چاپ میان دو قلاب گذارده ام . او از نسخه نو نویس سماوی و نسخه نوشته مهدی بن حسن بن محمد نیرمی گرگانی در سبزوار در ۶۵۷ از آن سیّد ابوالرضا محمد بن مبارک شاه حسینی ابرقوهی که سیّد علی بن ابی طالب همدانی آنرا در ۱۲۷۶ وقف نموده و نزد پسرش سیّد حسین همدانی در نجف بوده است یاد میکند و میگوید که سماوی نسخه خود را از روی آن نوشته و چون آغازش اندکی افتادگی داشته بود آنرا از روی نسخه ای که در بغداد یافته بود کامل کرده بوده است (ذریعه ۶ : ۳۰۱ - ادب المرتضی ص ۱۲۴) .

در مجموعه ش ۹/۱۰۹۹ ملک (از سده ۱۲) این رساله آمده است .

۲- المقدمة فی المدخل الی علم الکلام: شیخ طوسی که از آن یاد کرده ام .

۳- الحدود والحقائق: یا شرح حدود الالفاظ المصطلحة بین المتکلمین

من الامامیة از قاضی شرف (اشرف) الدین صاعد بن ابی منصور محمد بن صاعد بریدی آبی از دانشمندان شیعی سده ششم که منتجب الدین در «الفهرس» از آن بنام «الحدود والحقائق» یاد میکند (اجازات بحار ص ۷) و گویا او همزمان با منتجب الدین بوده است (ذریعة ۶ : ۳۰۱ - امل الآمل ۲ : ۱۳۴).

در دو مجموعه ش ۸/۱۰۹۹ (از سده ۱۲) و ش ۷/۵۷۱۲ (از سده ۱۰) کتابخانه ملک این رساله آمده و مؤلف در این دو به عنوان «بردی» یا «بدی» خوانده شده و لقب او در دومی مانند الفهرس «اشرف الدین» آمده است کنیه «ابی منصور» و نسبت «بریدی» هم در این نسخه دیده میشود.

۴- اصطلاحات المتکلمین: که نسخه ای از آن در کتابخانه مدرسه سپهسالار (۳: ۱۴۴ ش ۱۱/۲۸۷۷) هست و این را مادر فهرست گمان برده ایم که از شیخ طوسی باشد. در ذریعة (۲: ۱۲۳ و ۱۳: ۹۳) آمده که شیخ را چنین کتابی هست و آنرا قاضی محمد سعید قمی دانشمند سده ۱۱ شرح نموده و نسخه هر دو آن در کتابخانه راجه محمد مهدی در فیض آباد هست (الماری نمره ۳) نمیدانم که این یکی همانست یا نه؟

الحدود والحقائق

از:

سید شریف علم الهدی ابوالقاسم علی بن الحسین بن موسی

موسوی بغدادی

(۳۵۵ - ۴۳۶)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ [الحمد لله] ذى العظمة والكبريا ، و صلاته على رسوله محمد
و على جميع اخوته من الانبياء و الاوصياء .

اما بعد : فان درك حقايق الاشياء و معرفة بيان [معانى] الألفاظ على
مسمياتها ممّا استأثر الله بها اوليائه الذين اطعمهم على بعض هذه المكنونات
و قال فيهم : «و من يؤت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً» ، و قال رسول الله
(ص) : «ربّ ارنى الاشياء كماهى» . فلو لم يكن معرفة حقايق الأشياء
اشرف المعارف و اسناها لأحد [لما] كان مرغوباً فيها من جهته عليه السلام
و كيف لا؟ و معرفة احكام الاشياء موقوفة على ماهياتها . فلما ألحَّ على
بعض المستفيدين ان اختار لهم من هذا العلم ما لا بدّ لهم من معرفته فى علمى
اصول الدين، فكتبت هذه الوريقات مستمدّاً من الله العزيز العصمة والمؤنة

الألف

- الابداع : هو اليجاد لاعلى مثال سبق .
- الاختراع : ابتداء القادر الفعل لافى نفسه .
- الاثبات : هو الاخبار عن ثبوت الشىء او اعتقاد ثبوته، و لهذا سميّ
المثبت مثبتاً لانه فى حال القدم يعتقد ثبوت الاشياء .
- الاحساس : هو الادراك بوحاسة وآلة .

الادراك : وجدان المرئيات و سماع الاصوات و غيرهما ، و هو فى الاصل لحقوق جسم بجسم .

الارادة: عند المحققين هى خلوص الداعى عن الصارف او ترجّحه عليه الاختيار : هو وقوع الفعل لاعلى وجه الاجراء .

الاستدلال: هو التأمل الذى يتضمن ترتيب اعتقادات او ظنون ليتوصل بها الى الوقوف على الشىء باعتقاد او ظن .

الايمان: هو التصديق بالقلب بكل ما يجب التصديق به، وقيل تصديق الرسول بكل ما علم مجيئه به .

الاسلام : هو الانقياد ، وقيل هو الايمان ايضاً .

الاجتهاد : بذل الفقيه الوسع فى تعرف الحكم الشرعى من خفى النصوص او الادلة الغير القاطعة او فى تعرف ما يتعلق به حكم شرعى كجهة القبلة .

الاستنباط : استخراج الحكم من فحوى النصوص .

استصحاب الحال: هو الحكم فى الحادثة الشرعية بعد تغييرها كالحكم قبل تغييرها .

الاجماع : اتفاق علماء الدين فى عصر بعد الرسول فى الحادثة الشرعية على فتوى واحد و رضا واحد و عمل واحد .

اصول الفقه : هو الكلام فى تصحيح ادلة الفقه على جهة الجملة .

الاستفهام : هو طلب ما عنده يعلم به مراد المخاطب .

الالزام : هو بيان الغير وجوب ان تقول بما لا تقول به .

الاعتراض: هو الكلام الذي يراد به افساد ما استدلل به الغير اوقال به
 الاعتقاد: هو عقد القلب على ثبوت امر او نفيه .
 الاستثناء: هو اخراج الشيء عما يصح دخوله فيه وعمادخل فيه غيره .
 الاعتماد: قوّة في الجسم تدافعه الى سمت مخصوص اذا فقد المانع .
 الاغراء: هو البعث على الفعل على حدّ يصير كالمحمول عليه .
 الاضطرار: ما يوجد في الحيّ من فعل غيره على وجه لا يمكنه دفعه
 عن نفسه ، و منه العلوم الضرورية ما ليس من فعل الانسان ، و لا يمكن
 دفعه عن نفسه .

الاباحة ، و الاحلال ، و الاطلاق ، و الاذن : بمعنى واحد .
 الاصرار : هوان لا يندم من المعصية مع العلم بها ، او التمكّن من
 العلم بها ، و الاستمرار على ذلك ، و العزيمة على مثله في القبح في المستقبل .
 الاعتذار: هو اظهار الندم على الاسائة الى الغير .
 الامر : هو قول انقايل لغيره «افعل» او ما جرى مجراه على جهة
 الاستعلاء اذا اراد منه الفعل .

الاكراه : هو حمل العاقل على الفعل الشاق بالتخويف ، او على ترك
 الفعل على وجه يخرججه عن داعيه الاصلى مع سقوط المدح والذّم .
 الاجباء : يكون في العقلاء و غيرهم ، و على ما يشقّ و غيره .
 الاجل : هو الوقت المضروب لنزول امر ، اولى بقاء امر نفيًا كان او اثباتًا .
 الازل : عبارة عن اللا اوليّة .
 الامارة : هي التي يقضى النظر الصحيح فيها الى غالب الظن .

الاله : هو الذي يستحق له العبادة، و يليق به، وينبغي له، لانه قادر على فعل ما يستحقها به لاجل ذلك .

الامامة : رياسة عامّة في الدين بالاصالة لا بالنيابة عمّن هو في دار التكليف .

الامامية : الذاهبون الى النصّ الجليّ على امامة اثني عشر اماماً من اهل بيت النبي (ص) .

الآحاد : هو كل خبر لا يعلم ان الرسول (ع) قاله، وان رواه اكثر من واحد .

الاعادة : تجديد الخلق بعد الفناء الى ما كان عليه .

الاحباط : هو ابطال المعصية الطاعة، او ابطال عقاب المعصية ثواب الطاعة .

الاستطاعة : هو التمكن من الفعل بوجود جميع ما يحتاج اليه الفعل والفاعل ان كان ممّا يحتاج .

ازاحة العلة : تمكين المكلّف من الفعل ورفع الموانع وتقوية دواعيه التي على وجه لا يبقى له محذور في ان لا يفعله .

الباء

البرهان : هو كل كلام منبىء عن نظر يوصل الى العلم، او دليل يوصل اليه النظر فيه الى العلم .

البقاء : هو استمرار الوجود .

الباقي : هو الوجود وقتين متصلين فصاعداً .

البداء : هو الامر بالفعل الواحد بعد النهى عنه، او النهى عنه بعد الامر به مع اتحاد الوقت والوجه والآمر والمأمور .

البدعة : زيادة في الدين ، او نقصان منه من اسناد الى الدين .

الباطل : هو كل فعل وجوده كعدمه في انه لا يفيد حكماً شرعياً .

البصير : هو البالغ في رؤية المرئيات، وقيل المنهى لرؤية المرئى اذا وجد .

البيان : هو عامٌ وخاصٌ، فالعام هو الدليل على الشئ، والخاص هو بيان المجمل .

البيع : عقد ينتقل به عين مملوكة من شخص الى غيره بعوض مثلها، او مخالف لها في الصفة تنلى وجه التراضي .

البنية : امتزاج اجزاء ذات اعراض مخصوصة يظهر لامتزاجها حكم او اسم لا يظهر لافرادها .

البخل : منع المحتاج حقه الواجب من ماله .

البيهة : كلٌ ما يقتضيه العقل من العلوم بسرعة .

النماء

التأسى بالنبي في الفعل : ان يفعله مثل ما فعله في الصورة على الوجه الذى فعل لاجل انّه فعل، وفي الترك والقول مثله .

التقليد : قبول قول الغير من غير حجة او شبهة .

التصور : علم بحقيقة امر غير معين، او ما يتقدر تقدير معين .

التعريض : هو تعريف الغير ما يصل به الى النفع او دفع الضرر، مع انّه

لولا له لم يتمكن من الوصول اليه، قاصداً بذلك الى وصوله اليه .
التأويل : ردّ احد المعنيين و قبول معنى آخر بدليل يعضده، وان كان
الاول فى اللفظ اظهر .

التأكيد : هو اللفظ الموضوع لتقوية ما يجوز ان يفهم من لفظ آخر .
التكليف : هو البعث على جهة الاستعلاء على ما يشق من فعل، او اخلال
بفعل .

التأليف : التزاق جوهرين .

التشبيه : هو اعتقاد او اخبار بان الله تعالى يشبه بعض خلقه فى ذاته .
التخصيص : هو اخراج بعض ما صح ان يتناوله الخطاب العام فى الوضع .
التخييل : ظن الشيء المشاهد على ضفه وهو على خلافها .
التقدير : ايجاد الفعل لغرض مثله، والتدبير كالتقدير، والتقدير ايضاً
تعليق الثانى بالاول بكلمة او قديراد به العلم بهذا المعنى .

التراخى : جواز تأخير الواجب من اول اوقات امكان لادائه الى وقت
تضييقه، او تأخير الحكم عن مؤثره الى وقت وجود شرطه .

التفضّل : نفع الغير على جهة الاحسان .

التوبة: الندم على المعصية لأنها معصية، والعزم على ان لا يعاود
على مثلها .

التفكّر : خروج الدّم والعقاب المستحقّين بمدح او ثواب مستحقين
مثلها او اعظم منها .

التسكين : كل ما يصح من المكلف عنده ان يفعل ما كلف .

التقريب : كل عبادة يطلب بها المنزلة عند الله والثواب .
 التوحيد : العلم بان الله تعالى لا يشاركه فيما يوصف به على الحد
 الذى يوصف به غيره، والاقرار بذلك اذا امكنه الاقرار .
 التوفيق : كل لطف يقع عند الملطوف فيه .
 التقوى ١ : اجتناب المعاصى .
 التحدى : اظهار طلب المعارضة بظهور عجز للمتحدى .
 التنفير : كل صفة او فعل لو اختص به النبي او الامام (ع) لترك الناس
 اتباعه، او كانوا [معتقدا] ان ترك اتباعه اقرب فيجب عصمته منه .
 التواضع : الرضا بدون ما يستحقه من المنزلة .
 التكبر : تكلف الترفع على الغير لاعتقاد منزلة لنفسه لا يستحق الغير،
 والمتكبر فى صفة الله تعالى المبالغ فى العظمة .

الثاء

الثواب : هو المنافع العظيمة المستحقّة على سبيل التعظيم .
 الثبوت : هو الوجود على وجه اللزوم، ونقيضه الاضطراب .

الجيم

الجوهر : الحجم الملقى ليس له بُعد من الابعاد الثلاثة، او الذى يشغل
 فراغاً، او الجزء، والتدى لا يتجزى ١ .
 الجسم : ما كان مركباً منه، وقيل هو التدى له ابعاد ثلاثة، وهى لا
 تحصل الا بثمانية اجزاء : اربعة فوقها اربعة .
 الجسمة : الحجم والجرم بمعنى واحد، الا ان الجرم فى العرف مستعمل

فى الاجسام اللطيفة كالهواء .

جهة الجوهر : الفراغ الذى يجوز ان يشغله الجوهر .

الجنس : جملة اشياء منققة بالذات مختلفة بالصفات، وقيل جملة اشياء

متميِّزة بالأنواع، و جنس الاجناس ما ليس فوِّقه جنس .

الجود : هو الاكثار من فعل الاحسان الى الغير .

الجواز : يجىء بمعنى الشكِّ، وبمعنى صحَّة كون الشىء او كون ضده،

و بمعنى صحَّة الفعل الذى يتبعه احكام كصحَّة الصلاة .

الجهل : نقى العلم و اعتقاد" ليس له معتقد يطابقه .

الجدل : صرف الخصم من مذهب الى آخر بطريق الحجَّة او الشبَّهة

او الشغب .

الجزاء : مقابلة الفعل او تركُّ الفعل بما يستحق عليه .

الحاء

الحيِّز : الفراغ الذى يصح ان يشغله حجم .

الحادث : هو الموجود بعد العدم .

الحَدَث : ما ينقض الطهارة .

الحبَّ : اعمُّ من الارادة لانَّ الحبَّ يصح تعلقه بالاعيان ولا يصح

تعلق الارادة بها .

الحكمة : علم بلطائف الامور، او علم يتمكن به من احكام الفعل و

تدييره .

الحكيم : المبالغ فى هذا العلم .

الحكم والحكمة : كلاهما بمعنى واحد، وعند الفقهاء الحكمة : ما يدل عليه الدليل الشرعي من حسن الفعل و قبحه، او وجوبه او كونه ندبا او مكروها، والحكم عند المتكلمين : كل امر زايد على الذات يدخل في ضمن العلم بالذات او الخبر عنها و قيل الحكم ما يوجب العلة .

والحال : مثل الحكم بالمعنى الاول، والفرق بينهما ان الحكم يعتبر في العلم به غير الذات ككون الجسم محلاً، والحال لا يعتبر به ككون الجسم اسود او متحركاً .

الحق : في العرف كل ما كان اعتقاد ثبوته او نفيه علماً او ظناً، او صواباً، او الخبر عن ثبوته صدقاً و صواباً، والباطل عكسه .

والحق في الشرع : كل اختصاص لصاحبه يحسن لاجله امر مامنه اوله .

الحى : المتميز تميزاً لاجله لا يستحيل ان يعلم و يقدر و يدرك .

الحياة : اعتدال المزاج او قوة الحس .

الحيوان : كل حى مركب من اجزاء ذات اعراض مخصوصة .

الحادث : المحدث الذي لم يبطل زمان وجوده .

الحركة : حصول الجوهر في جهة عقيب كونه في غيرها .

الحلال والمباح : ما عرف فاعله حسنه لا يستحق به مدحاً ولا ذمّاً .

الحرام : القبيح الذي منع منه بالزجر .

الحس : ادراك المدرك بألة الادراك .

الحسد : كراهة وصول الخير الى الغير لغم يلحقه عن وصوله اليه .

الحد : كلام جامع حقيقة شيء مانع غيره عنه على وجه يميزه عن غيره .
 الحاجة : هو الطلب طبعاً لما يفقدانه يختل بدن الحيوان، او طلب دفع
 ما وصله اليه تلحقه مضرة .

الحفظ : علم دائم مستفاد .

الحقيقة : كل لفظ افيد [به] ماوضع له فى اصل [اللغة] لواقعه
 اللغوية او الشرعية او العرفية، ويستعملها المتكلمون فى نفس الشيء وتستعمل
 فى التصور الجارى فى الفعل مجرى نفس الشيء .

الحليم : من لا يعجل عقوبة المذنب تفضلاً منه .

الحياء : هو الامتناع من الفعل مخافة ان يعاب عليه مع الفكر فى وجدان
 ما لا يسلم به من العيب فلا يجده .

الحجة : هو البرهان .

الحمد : مدح المنعم على نعمة، وقيل الثناء عليه بفعل الحسن نعمة
 كان اولاً .

الخاء

الخبر : الجملة يعرف بها اسناد امر الى غيره .

الخاص : كل كلام يفيد واحداً معيناً او غير معين .

الخطاب : كل كلام قصد به افهام الغير .

الخشية : ابلغ من الخوف . و هو الظن بوصول ضرر اليه، او فوات
 نفع عنه فى المستقبل .

الخلق : اختراع الفعل، او تقدير الفعل او احكامه .

الخاطر : تصور المعنى بالقلب .

الخط : جوهران او اكثر متجاوران في سمت واحد .

الخلا^ء : هو الجهة .

الخداع : اظهار مايوهم السداد ليتوصل به الى مضرّة الغير او نفعه

من غير ان يفظن، و مخادعة الله العبد مجازات مخادعه .

الخضوع والانخفاض : تدلل العبد في انطوائه على تعظيم الغير في

عبادته او طاعته .

الخذلان : هو ان لا يفعل في حق العاصي ما يفعله في حق المتقى من

التوفيق والعصمة .

الخلود : هو المكث الطويل .

الدال

الدعاء : طلب امر بالقول من الله تعالى .

الداعي الى الفعل : ما به يختار القادر الفعل، و ذلك امّا علم او ظن

او اعتقاد، فداعي الحكمة هو العلم بكون الفعل احساناً او واجبا ، وداعي

الحاجة علم او ظنّ او اعتقاد بانّ له [في] الفعل منفعة او دفع مضرّة .

الدين في الشرع : كل ما يدعو اليه نبيّنا محمد (ص)

الدليل : هو النظر الصحيح منه يفضى الى العلم، و كذلك الدلالة .

الدايم : هو الموجود الذي لا انقطاع لوجوده .

الدولة : هي التمكّن من المنافع العظيمة على وجه لا يتمكن منه كل

واحد في الاغلب .

الذال

الذات : كل موجود يصح تعلق العلم به بعينه اصلاً بنفسه، وقيل:
الذات ما يستحق صفة او حكماً .

الذم : كل قول يبنيء عن اتضاع حال الغير مع القصد الى ذلك .
الذكر : هو ظهور المعنى للنفس بعد عز وبه عنها، و تقيضه النسيان .
الذهن : هو القوّة الى مصادفة صواب الحكم فيما يتنازع فيه، وقيل
هو جودة استنباط [ما] هو صحيح من الآراء .

الراء

الرحمة : هي الرقّة الداعية الى الاحسان الى الغير، و يقال لنفس تلك
المنفعة الحسنة الواصلة الى المحتاج مع قصد الاحسان اليه : رحمة .
الرجاء : ظن وصول نفع اليه، او دفع ضرر عنه في المستقبل مع قوّة
دواعيه الى ان يحصل له .

الريح : هو الهواء المتحرك .

الروح : هواء بارد في القلب، وهو مادة النفس، وهو شرط الحياة،
وقيل جسم رقيق منساب في بدن الحيوان، وهو محل الحياة والقدرة .

الرضا : ارادة لم يلجأ اليها صاحبها يطايعها وقوع مرادها .

الرقّة : تخلخل يكثر حصوله في الجسم .

الرؤية : قوة الادراك بحاسة البصر او ما يجري مجراه من غير حاسة

كرؤية البارئ تعالى مرئياً لذاته .

الرزق : تمكين الحيوان من الانتفاع بالشيء والحظر على غيره .

الرخص: نقصان ما اعطيته من سعر الشئ^٤ في وقت بعينه في مكان بعينه.
 الرخصة: اباحة الفعل لشدة الحاجة لولاه لما ابيح .
 الربا: فضل محرم على ما يستحق بالعقد، وقيل يبيع المثل من المكيل
 والموزون بالمثل متفاضلاً .

الزاء

الزمان: مرور ساعات الليل والنهار .
 الزاوية: منتهى طرفي الخطيين .
 الزلزلة: كل فعل او اخلال بفعل يسير ليس بخارج عن المروة او الدين
 و من حقه ان لا يوجد عن قصده .
 الزكاة: تمليك ربع عشر النصاب من الابل او ما يقوم مقامه اذا كان
 واجباً لا بسبب من قبله .

السين

الساعة: اقل مقادير الليل والنهار .
 السحر: تخييل ما ليس له حقيقة كالحقيقة يتعذر على من لا يعلم وجه
 الجملة فيه .
 السطح: خطوط متصلة عرضاً واقله خطان اربعة اجزاء .
 السكوت: امساك آلة الكلام عن الاستعمال في الكلام مع التمكن
 من استعمالها فيه .

السميع: المبالغ في العلم بالمسموعات .
 السكون: لبث الجوهر في جهة وقتين فصاعداً .

السّهو : ان لا يعلم ما جرت العادة بان يصحّ ان يعلمه باضطرار .
 السرور : انبساط القلب و الدّم في البدن .
 السكر : سهو او فتور في الاعضاء مع الطرب والنشاط يلحق الانسان .
 السنة : فعل داوم عليه الرسول (ص) من النوافل واكد الامر على
 غيره بالدوام عليه ، و قيل : كل فعل داوم الرسول عليه السلام ولم يثبت
 انه مخصوص .
 السبب : كل صفة او قوّة في شيء ء توجب صفة اخرى .

الشين

الشيء : هو الثابت الوجود . وقيل انه لا يحدّ لانّ الحدانما هو
 للتمييز ، و الشيء من حيث انه شيء لا يميز .
 الشرط : ما يقف عليه وجود غيره او عدمه .
 الشبهة : تقدير مقدمتين فاسدتين او احديهما يظنّ فيها انها صحيحتان
 مشبهة بالدلالة .

الشكّ : خطور الشيء بالبال من غير ترجيح نفيه او ثبوته .
 الشعور : اول علم بالمدرك .
 الشعاع : جسم رقيق مضىء قوى الاضاءة .
 الشفاعة : طلب رفع المضار عن الغير ممن هو اعلى رتبة منه لأجل طلبه .
 الشمّ : استجلاب محلّ الريح الى الخيشوم طلباً لادراكها .
 الشهوة : ما يقع به ادراك لذّة .
 الشكر : توطين النفس على تعظيم المنعم لاجل نعمه مع القصد به الى

تعظيمه ، و هو اعتقاد وجوب تعظيم المنعم ، والعزم على انه لا يرتجع عنه في المستقبل ، ثم يتبعه الاعتراف باللسان بنعمة المنعم مع القصد الى تعظيمه بذلك .

الشعر : كل كلام موزون مقفى اذا قصد فاعله ذلك .

الشرع : في العرف ما بينه نبينا محمد (ص) من احكام الافعال .

الشجاعة : قوة في القلب يتمكن معها تحمل الحرب [و] مكاره الحرب

في حالة لا يؤمن بنفيها على النفس او على بعض اطرافه .

الشفعة : ضمّ الملك المشتري الى املاكه بمثل ما اشتراه .

الصاد

الصادف : ما لاجله يمتنع القادر من الفعل على بعض الوجوه احترازاً

اذا ترجّح عليه الداعي فلا يمتنع . وقد يقال العلم او الظن او الاعتقاد بكون

الفعل قبيحا . و في حق الباري يقال هو العلم بكون الفعل قبيحا .

الصبر : الكف^٢ عن الجزع عند الشدايد .

الصدق : الخبر عن الشيء على ما هو عليه في نفسه .

الصلابة : التزاق اجزاء الجسم بحيث يصعب تفكيكها .

الصحيح : الذي يتردد بين ان يوجد و ان لا يوجد . والصحيح ايضاً

الذي لا يستحيل وجوده . و في الاول يكون غير ثابت وفي الثاني قد يكون

ثابتا . و في عرف الفقهاء الفعل الذي يتبعه احكامه اذا لم تكن عقوبة

١- اصل: يقع من في

٢- اصل: كف

احترازاً عما يتبع الكفر و الزنا من العقوبة .

الصحة : امتزاج من اجزاء مختلفة الاعراض متساوية ، و يثبت
لامتزاجها حكمة لا يثبت لافرادها .

الصواب : اظهر من كل ماتحدّه

الصنفة : كل امر زايد على الذات يدخل في ضمن العلم به او الخبر عنه
نفيّاً كان او اثباتاً حالاً كان او غير حال فعلاً كان او نفي فعل . وقيل الصفة :
كل فائدة تضاف الى الذات بلا اعتبار غيره ، و الحكم فائدة تضاف الى
الذات [ولا يوصف] بها الا عند حدوث فعل منها او نفي فعل منها .

الصغيرة و الكبيرة : امر اضافي فاذا اضيف ما ينقص عقابه الى ما يزيد
عقابه ، يسمى الاول صغيراً والثاني كبيراً و قيل كل معصية لصاحبها ثواب
ما اعظم [من] عقابها .

الصوم : الامساك عن المفطرات في النهار تقرباً بالله تعالى .

الضاد

الضدّان : كل شيئين لا يصح ان يجتمعا في وقت واحد لما يرجع
الى ذاتيهما احتراماً عما يجري مجرى الضد في الجنس كل مناف لغيره على
جهة التقدير كالسواد والبياض في محلّين او في وقتين . الجارى مجرى
الضد ضد كل ما يحتاج اليه غير ما في ما ينافيه (؟)

الضروري : ما يحدث في الحيّ المكلف لا من قبله ولا يمكنه دفعه

عن نفسه .

والضرورة : كل فعل لا يمكن التخلص منه .

الطاء

الطاعة : ايقاع الفعل او مايجرى مجراه موافقا لارادة الغير اذا كان اعلى رتبة منه لاعلى وجه الالحاء .

الطول : امتداد الجسم الى قدام ، و اقل ما يحصل منه جزآن .

الطبع : قيل هو الخاصّة التي يكون بها الحادث لامن جهة القدرة .

الطلب : قول القايل لمن يساويه في الرتبة «افعل» او معناه لاعلى سبيل

الاستعلاء او التذليل .

الظاء

الظلم : كل ضرر ليس بمستحق ولا نفع فيه ولا دفع ضرر اعظم منه معلوم او مظنون ، ولا يفعل على مجرى العادة ولا على جهة الدفع عن النفس .

الظلمة : فقد الثور عما يقبل الثور .

الظنّ : تغليب بالقلب لاحد المجوزين ظاهر التجويز .

الظل : تغيير الهواء الى الضياء لانفجار الصبح اذا حال بينه و بين قرص

الشمس حائل .

العين

العلم : اظهر من كل ما يجده وقيل هو اعتقاد الشيء على ما هو به مع

سكون النفس الى ان تعتقده على ما اعتقد اليه .

والعلم الضروري : علم لا يقف على استدلال العالم به اذا امكن فيه

احترازا عن علمه تعالى .

وقيل الضروري علم لا يمكن العالم به دفعه عن نفسه اذا انفرد احترازا

عن المكتسب اذا فارقه الضرورى . وينقض هذا الحد بعلم الله تعالى بالاشياء
اذ لا يمكن دفعه عن نفسه

العلم المكتسب : علم يمكن العالم به دفعه عن نفسه اذا انفرد .
العقل : قوّة فى القلب يقتضى التميز . وقيل : هو العلوم الضرورية
التي يتمكن بها من اكتساب العلوم اذا كملت شروطها . وقيل : العقل الذى
هو مناط التكليف هو العلم بوجوب الواجبات و استحالة المستحيلات .
وقيل هو غريزة العلوم الكليّة البديهية عند سلامة الآلات .
العالم : كل موجود سوى الله .

العمل : هو ايجاد الأثر فى الشيء . والفعل ايجاد الشيء . وقيل العمل
ايجاد افعال بعناء و تعب .

العصمة : ما يمنع عنده المكلف من فعل القبيح والاخلال بالواجب .
و لولاه لم يمنع من ذلك و مع تمكينه فى الحالين . عبارة اخرى العصمة :
الأمر الذى يفعل الله تعالى بالعبد وعلم انه لا يقدم مع ذلك الأمر على المعصية
بشرط ان لا ينتهى فعل ذلك الأمر لاحد الى الاجاء .

العجز : انتفاء القدرة عن الحيّ على الافعال على بعضها اذا صحّت
قدرته عليها .

العادة : عود الفاعل الى مثل ما فعله او ما يجرى مجراه اذا لم يكن
ملجأ الى ذلك .

العام والعموم : كل كلام وضع لاستغراق جميع ما يصلح له . وقيل
هما اللفظ المستغرق لجميع ما وضع له بحسب وضع واحد احترازاً عن المشترك

او عمّاله حقيقة و مجاز . وقيل هو اللفظ الدال على شيئين فصاعداً من غير حصر احترازاً عن اسماء العدد .

العبادة : نهاية التعظيم والتدليل لمن يستحق ذلك بافعال ورد بها الشرع على وجوه مخصوصه او ما جرى مجراها . فعنى بالوجوه : الشروط المعتبرة شرعا في كَوْن الفعل عبادة . وبالجارى مجراها : الاخلال بالقبائح . وفي عرف الفقهاء هو كل فعل لا يجرى الابنية التعظيم لله .

العَرَضُ : ما يوجد في الجوهر من غير تجاوز احترازاً عن وجود المظروف في الطرف .

العَرَضُ : امتداد الجواهر في سمت معترضاً للمحاذى .

العلّة : عند من لا يثبت المعانى : كل امر ليس بذات اثّر امرأ في حالة نفيّاً كان او اثباتاً .

العزم : توطين النفس والقطع على اتّنه سيفعل الفعل او لا يفعله لامحالة . وقيل : العزم ارادة جازمة حصلت بعد التردّد فيه .

العدل : عند المتكلمين العلوم المتعلقة بتنزيه الله تعالى من فعل القبيح و عن الاخلال بالواجب . وعند الفقهاء [من هو] من اهل القبول شهادته او روايته عن النبي (ص) او القايم مقامه على الاطلاق في نيل ذلك منه .

والعفو : اسقاط الذّم والعقاب عن المستحق لهما .

العمق : امتداد الاجزاء سمكاً .

العقاب : المضارّة المستحقّة على وجه الالهانة المفعولة على وجه الجزاء

العوض : النفع المستحق المقابل للمضار بلا تعظيم .

الفين

الغرض : مراد الفاعل من الفعل اذا انتهى اليه [و] قطعه، او ماهو كالفعل عن الفعل .

الغبطة : تمنى ما يصح ان يحصل له من مثل فعل الغير او منافعه .

الغضب : غليان دم القلب طلبا للانتقام .

الغم : انحصار القلب والدم الذى فيه .

الغير : كل ذاتين ليس احديهما الاخرى ولا جملة يدخل تحتها الاخرى

الغيبة : ذم المرء بعينه فى غيبته لغير حق له او ما يجرى مجرى الذم بما

لو سمعه لكرهه .

الفاء

الفرض : الواجب المقدر، وهو ما علم من وجب عليه بوجوبه او دل عليه .

الفسق : كل ذنب سوى الفكر، و ايضا كل ما خرج من طاعة الله الى مخالفته .

الفقه : العلم بجملة الاحكام الشرعية . وقيل : العلم بالاحكام الشرعية

العملية المستدل على اعيانها بحيث لا يعلم كونها من الدين ضرورة، احترازاً عن التقليد و احترازاً عن العلم بوجوب الصلاة .

الفعل : هو الحادث على جهة الصحة .

الفناء : تفريق اجزاء الجسم بحيث خرج من صحة الانتفاع به .

القاف

القديم : الواجب الوجود المطلق او الذى لا اول لوجوده .

القادر : الذى يصح ان يفعل اذا انتفت عنه الموانع ولم يكن الفعل مستحيلاً فى نفسه .

القدرة : هى الصحة، وقيل القدرة فى حقنا سلامة الاعضاء .

القبیح : ما فعله مدخل فى استحقاق الذمّ .

القصد : خلوص الداعى الى فعله او ترجّحه عن الصارف .

القياس : تحصيل الحكم فى الشىء لتعليل غيره عندالمثبت . وقيل

اثبات مثل حكم معلوم لآخر لأجل اشتباهها فى علّة الحكم .

القضاء : ايجاد على التمام. وقد يقال فى فضل الحكم امّا بالأمر او

بالخبر .

القَدَر : ايجاد الفعل على وجه الاحكام . و بحسب المنفعة . يقال

للخبر بما يكون اذا كان يجىء على مقدار ما تقدم من الخبر .

القضاء فى العبادة : اتيان مثل الفعل السابق به الأمر فى الصورة والوجه

او ما يقدر فيه المماثلة اذا فاته الأول كقضاء الجمعة .

الكاف

الكذب : الخبر الذى لا يطابق مخبره او الذى ليس له مخبر يطابقه .

الكلام : المنتظم من الحروف المسموعة المميّزة، المواضع عليها اذا

صدر عن قادر واحد . وقيل الكلام : الجملة المفيدة .

الكلمة : كل منطوق به دالّ بالاصطلاح على معنى .

الكسب : ايجاد الفعل لاجتلاب منفعة او دفع مضرة .

الكشافة : اكتنان اجزاء الجسم .

الكرهية : الصارف عن الفعل .

الكون : حصول الجوهر فى المحاذات .

الكبيرة : كل ذنب عصيانه بعظيم .

الكفر : هو الانكار والتكذيب بشىء مما يجب الاقرار والتصديق به والجهل بذلك . وقيل انكار ما علم بالضرورة مجيء الرسول به .

الكمون : عند مشتيه ان يبطن فى الجسم الكون بان ينفذ من ظاهر

اجزائه الى بواطنها او ان لا يظهر حكم الكون و ان كان فى الجوهر .

اللام

اللطيف : ما عنده يختار المكلف الطاعة او يكون اقرب الى اختيارها،

و لولاه لما كان اقرب الى اختيارها مع تمكنه فى الحالين .

الملطيف : الجزء المنفرد او الاجزاء القليلة [فى] الشىء لا يمكن ان يدرك

بحاسة العين . اللطيف المنعم بالنعم من وجوه خفية لا يوقف على كنهها،

والذى يصل نعمه الى المواضع الخفية، والعالم بالامور الخفية التى بعد

الوقوف عليها .

اللقب : كل كلام لا يفيد فى المسمى صفة ولا مجموع صفات، ويجرى

مجرى الاشارة اليه .

اللمس : مماسة محل الحيوان الجسم طلبا لادراكه او ادراك مافيه،

او طلبا للذة المخصوصة .

اللذة : ادراك المشتهى او ما يتعلق به الشهوة من المدركات .

الليل : امتداد الظلام من اول ما يسقط قرص الشمس الى ان يسفر الصبح .

اللين : قيل معناه عدم مانعه العام (؟) ، فلا يكون وجودياً .

الميم

الملة : الشرع الذي ياتي به السمع و يعم الأمر به للجميع . وقيل هو الذي ينتحله الانسان .

المنع : ما يتعذر لاجله الفعل مع بقاء القدرة عليه .

المبتداء : المحدث الذي لم يتقدمه وجوده .

المعاد : الذي يتقدمه وجوده ، اى اعيد على الوجود الذي كان عليه .

المباشر : ما يتبدأ بالقدرة فى محل و يقضيه .

المتولد : و هو الذي يحدث عن فعل آخر .

المباح : ما عرف فاعله حسنه، او دلّ عليه ولا يستحق عليه مدحاً

ولا ذمّاً .

المتكلم : فاعل الكلام .

المجاورة : ككون جوهرين مماستين .

المثلان : اللذان يكون ذات احدهما كذات الآخر .

المختلفان : اللذان لا يكون ذات احدهما كذات الآخر .

المجزى : الذى يكفى فى حصول الغرض به .

المجمل : الخطاب الذى لا يدل على المراد بنفسه من غير بيان او الخطاب

الذى قصد به شىء معين فى نفسه، واللفظ لا يعنيه، وقد يراد به الخطاب

العام للاشياء التى تناولها .

المبين : الخطاب الدال على المراد بنفسه عن غير بيان، وما زال اجماله

بورود بيانه وكذا المفسّر .

- المحال : كل متصور لا يصح وجوده، وكذا المستحيل .
- المحتمل : الخطاب الذي له تأويلان من جهة الاستعمال .
- المحدث : الموجود بعد العدم .
- المحظور والمحرم : الذي منع من فعله بالنهي والجزر .
- الفعل المحكم : المرتب المسوّى، والمطابق للمنفعة
- محبّة الله تعالى للعبد : ارادة الثواب، و محبة العبد لله ارادة الطاعة .
- المُحدَث : المسبوق بالعدم او ما لوجوده اول .
- الملاسة : عبارة من استواء وضع الاجزاء .
- المحاذاة : الجهة التي يصح ان يشغلها الجوهر .
- المحلّ : الحجم الذي فيه عرض، او يصح ان يكون فيه .
- المخصوص من جهة الخطاب : الذي اريد به بعض ما يقتضيه ظاهره .
- المكلف : الذي دلّ عليه ما اريد منه العلم به .
- والمدلول عليه : ما يدل عليه الدليل .
- المرسل : الحديث الذي لم يذكر الراوى بعد الرواية، وقع في اصل الرواية، كذلك الخبر .

- المتواتر : خبر قوم بلغوا في الكثرة الى حدّ حصل العلم بقولهم .
- والمسند : الذي وقعت روايته متّصلة الى الرسول (ص) .
- المصاكة والاصطكاك : مماسة جسمين صليبين بشدّة .
- المذهب : اعتقاد يستمر عليه صاحبه على جهة التدبّث .

المطلق من الخطاب : مالم يقيد بصفة، او شرط، او استثناء .

المقيّد : ما دخل فيه واحد من هذه الثلاثة .

المعجزة : الفعل الناقض للعادة يتحدى ا به الظاهر فى زمان التكليف

لتصديق مدّع فى دعواه . وقيل امر خارق للعادة مقرون بالتحدى مع عدم المعارضة .

قلنا امر . لان المعجزة قد تكون بالمعتاد، وقد تكون منعاً من المعتاد،

و قلنا مقرون بالتحدى، لئلا يتحد الطالب معجزة غير حجّة لفيه، وليتميز

عن الارهاص والكرامات. قلنا مع عدم المعارضة لىتميز عن السحر والشعبدة.

المعدوم : المنتفى العين .

الموجود : الثابت العين وهو اظهر مما يحدّ به .

المعروف : كل فعل واجب او مندوب اذا عرف ذلك فاعله او دل عليه.

المنكر : كل فعل او اخلال فعل عرف فاعله قبّحه، او دلّ عليه .

المعصية : كل فعل او اخلال بفعل كرهه الله تعالى .

المغفرة : ان لا يفعل العقاب بعد سيئة اصلاً .

النفيد من الكلام : الذى ينبىء عن امر ما، وهو امّا مفرد او مركّب

والمفرد : ما يفيد فايده واحده .

والمركّب : ما يفيد لاسناد معنى الى آخر .

المكان : الجسم الذى يعتمد عليه غيره، والكعلى (؟) هى الجهة مكاناً.

المماسة : المجاورة .

المتمتع : الذى يستحيل كونه، والممكن تقيضه و هو الذى لا يلزم

- من فرض وجوده ولا من فرض عدمه من حيث هو محال .
- المستحيل : الذى يتعذر وجوده فى نفسه .
- المنة : ذكر الصنعة على وجه من فعلت له .
- الموت : ما يقتضى زوال حياة الجسم من الله تعالى او الملك من غير جرح يظهر .
- المستحق : الفعل الحسن بعد تقدم ما يقتضى حسنه او وجوده به لولا تقدمه لما حسن .
- المستطيع : هو المتمكّن من ايجاد الفعل لحضور ما يحتاج اليه من ايجاده .
- المحابة: تخصيص احد المستحقين [بان] ينفع دون الآخر مع تساويهما فى الاستحقاق .
- الموازنة : مقابلة الثواب والعقاب، و يسقط استحقاق الاقل منهما بالأكثر، ويسقط من الكثير ايضا ما يقابل الاول منها. والموازنة : الموافات توجب الوعد والوعيد ائى من المعلوم منه انه يرد القيامة مستحقاً للثواب والعقاب دون ما قبل القيامة .
- المانويّة: قوم يذهبون الى قدم النور والظلمة، و ان العالم مركب منهما، و انها مطبوعان على الخير والشر منسوبة الى «مانى» اسم رجل .
- المجوس : قريب منهم، و يذهبون الى ان الله تعالى هو النور الاعلى وهو يزدان، و ان الشيطان من جنس الظلمة وهو اهرمن .
- المشركون : الكافرون اثبتوا الله شريكا اولاً .

المنزلة بين المنزلتين : القول بان للفساق منزلة متوسطة بين منزلة الكافر والمؤمن المستحق للشواب في الاسم والحكم .

المجبرة : الذين زعموا انه لا يحدث للمحدثات المحسنات والمقبحات الا الله تعالى

المرجئة : الواقعة في الفساق هل لهم عذاب ام لا .

المعتزلة من العدلية : القائلون بالوعيد والعقاب لفساق اهل الصلاة قطعا والمنزلة بين المنزلتين .

المشبهة : الذين يذهبون الى ان الله تعالى جسم طويل عريض .

المهمل : كل قول [لا] يتوابع عليه ليستعمل، وهو تقيض المستعمل.

المعارضة : مقابلة الخصم بما يظهر عنده انه يقول بمثل مايقول،

امّا السائل [ا] والمجيب .

المناقضة : ذكر جملتين مخبرها واحد ووقته وجهته واحد يقتضى

احديهما نفى ما يقتضى الاخرى اثباته .

الملك المضاف الى الفعل في الشرع القدرة على التصرف الحسن، امّا-

المضاف الى العين فلا بد فيه مع القدرة على التصرف من ان يكون له التصرف

بجميع التصرفات الحسنة لاختصاصه واختصاص سببه الذي يتبعه اختصاص

التصرفات .

المالك : من قدر على التصرف فيه ولم يكن لأحد منعه منه .

من الالفاظ .

المترادفة : هي الالفاظ المفردة الدالّة على مسمى واحد كالخمر

والراح والعقال .

اللفظ المشترك : الموضوع لحقيقتين مختلفتين او اكثر وضعا اولاً
من حيث هما كذلك كالعين احترازاً من المتواطى .

المتواطية : التى يدل على اعيان متعددة بمعنى واحد مشترك بينهما
كاسم الانسان على زيد و عمر ، والحيوان على الانسان والفرس والطيور .
المتزايلة : هى المتباعدة التى ليس بينهما شىء من هذه النسب كالفرس
والذهب والثوب و نحو ذلك .

المشكك : ما يقع على مسميات بمعنى واحد لكن بينهما اختلاف
بالتقدم والتأخر والشدة والضعف كالموجود الواقع على الخالق والمخلوقات
وهو فى الخالق اولى ، و كالبياض الواقع على الثلج والعاج وفى الثلج اشد .
المشابهة : ما يكون المراد باللفظ واحداً فى المسميات لكن بين
المعنيين مشابهة بوجه ما كلفظ الفرس على مسماه و على المصور صورة
الفرس .

المحكم : اما المتقن الصنعة فى الفصاحة ، واما الذى لا يحتمل تأويلين
مشتبهين ولا يمنع العقل من ظاهره .

المتشابه : اما المتساوى فى الاحكام فى الفصاحة وحسن المعنى ، واما
الذى يحتمل تأويلين مشتبهين احتمالاً شديداً و ظاهره يوضع لما يمنع
منه العقل واحد تأويليه يحظره العقل .

المتكبر : فى صفات الله تعالى التى له العظمة والكبرياء التى لا عظمة
فوقها ، وهو فى حق العبد الذى يتكلف افعال الكبراء وليس منهم مع

اعتقاد ذلك لنفسه .

المصلحة : كل ما عنده يختار المكلف الطاعة او يكون عنده اقرب الى اختيارها مع تمكنه في الحالين .
 المفسدة : ما يختار [عنده] المكلف المعصية او يكون اقرب الى اختيارها مع تمكنه في الحالين، وليس فيه تعريض لثواب زايد .
 المجاز : كل كلام اريد به غير ما وضع له في الاصل على جهة التبعية للاصل .

النون

النبي : رفيع المنزلة عند الله تعالى المحتمل رسالته بلا واسطة آدمي بالهمزة ولا يهمز غيرها .
 الندب : كلما رغب فيه بما يستحق المدح ولا يستحق شيئاً باخلاله السدم .
 وكذا النفل .

الندم : الغمّ والأسف على ما فعل ولم يفعل .
 النطق : تقطيع الاصوات حروفاً باللهاوت . واللهاوت والشفيتين او ما يجرى مجرى ذلك كاصوات الطيور .
 نظر العين : تقليب الحديقة الصحيحة نحو المراءى التماساً لرؤيته، ونظر القلب ترتيب اعتقادات او ظنون ليتوصل بها الى الوقوف على الشيء بعلم او ظن .

النفي : اعدام الموجود ، او الخبر عن عدم الشيء .

النور : الجسم الرقيق المضيئ^٤ .

النهي : قول القايل لغيره «لاتفعل» على جهة الاستعلاء اذا كره ذلك الفعل .

النص : كل كلام يظهر افادته لمعناه ولا يتناول اكثر منه .

النهار : امتداد ضياء الشمس وحركتها على وجه الأرض الى ان تغرب

النوم : سهو يلحق الانسان مع فتور الاعضاء من غير علة .

النسيان : نقل الضرورية (٤) بعد حصولها على مجرى العادة .

النفار : مزاج لقلب الانسان يتأذى لاجله بادراك ما يتعلق به، فان

حصل ذلك المدرك في بدنه كان الماء، و ان ادركه خارج بدنه كالطعوم

والروايح والاصوات والمرييات والحرارة والبرودة تأذى به وكرهه .

النامي : كل جسم يزداد في اقطاره بما يخالطه من الاجسام التي

تستحيل الى حقيقته زيادة مناسبة اعنى شيئاً فشيئاً .

النفاق : اظهار الايمان مع ابطان الكفر .

النعمة : المنفعة المنفوعة على جهة الاحسان الى الغير .

النية : قبل الارادة من فعل المريد لاعلى وجه الالغاء المتعلقة بمراد

من فعله .

النص : كل خطاب يمكن ان يعلم المراد به .

الناسخ : الدليل الشرعى الذى يدل على زوال [حكم] . قيل الحكم

الذى يثبت بدليل آخر شرعى مع تراخيه عنه، و تستعمل ذلك فى الحكم

دون الدليل . و يقال فى الناصب للدلالة، وفى المعتقد ايضاً مع تراخيه عنه

على وجه لولاه لكان ثابتاً .

الواو

الواحد : الفرد الذي لا يتجزى و الذي لامثل له ولا نظير، والذي يختص باستحقاق العبادة دون غيره، و يقال على الله تعالى بالمعاني الثلاثة .
الوحي في العرف : الكلام الخفي من جهة ملك في حق نبيّ في حال اليقظة .

الوسوسة : الكلام الخفي اذا تضمن الدعاء الى التبايح في حال اليقظة .
الوعد : اخبار الغير بايصال نفع محض او دفع ضرر عنه من جهة المخبر .
الوعيد : اخبار الغير بايصال ضرر محض اليه او تقوية نفع عنه من جهة المخبر .

الواجب اقسام : معيّن، و مخيّر فيه، و مضيّق، و موسّع، و واجب على الاعيان، و واجب على الكفاية . فالمعيّن : ماللاخلال به مدخل في استحقاق الذمّ كالصلاة، والمخيرة فيه : ماللاخلال به وبما يقوم مقامه مدخل في استحقاق الذم كاحدى الكفّارات الثلاث .

والواجب على الاعيان : الذي لا يقف استحقاق الذم على الاخلال به على ظن اخلال الغير به كالصلاة . و اما الواجب على الكفاية فهو الذي يقف استحقاق الذم على الاخلال به على اخلال الغير به كالجهاد. والمضيّق الذي لا يجوز تأخيره عن وقت الى وقت آخر كمعرفة الله تعالى، والموسّع الذي يجوز تأخيره من وقت الى وقت كالصلاة في اول الوقت الى وسطه او آخره .

والواجب عند المتكلمين : الذى لا بدّ من كونه ويتعدّر ان لا يكون
و يدخل فى ذلك النفى والاثبات .

الوقت : ما يقدر ظرفاً لحدوث حادث او حوادث ممتد بامتدادها .

الهاء

الهلاك : خروج الشئ عن الوجه الذى لو كان يصح الانتفاع به .

الياء

اليقين : العلم الظاهر الجلىّ بعد حصول اللبس فى معلومه [الاولى :
الذى لا يفتقر فى تقديم تصور او تصديق آخر] .

* * *

كتاب المقدمة في الكلام

أملأء

الشيخ الإمام موفق الدين أبي جعفر محمد بن حسن بن علي الطوسي

رضي الله تعالى عنه

(٤٦٠ - ٣٨٥)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ١

رَبِّ وَفَّق

الحمد لله رب العالمين و صلواته على نبيه محمد و عترته الطاهرين
سألتم ايديكم الله املاء مقدمة تشتمل على ذكر الالفاظ المتداولة بين-
المتكلمين، و بيان اغراضهم منها ، فلهم مواضع^٣ مخصوصة ليست على
موجب اللغة، و من نظر^٤ في كلامهم ولا يعرف مواضعهم،^٥ لهم يحظ بظائل
[من ذلك]^٦ و اذا وقف على مرادهم، ثم نظر بعد ذلك في الفاظهم، حصلت
بغيتة، و تمت منيته. و انا مجيبكم الى ما سألتم مستعينا بالله و متوكِّلاً
عليه وهو حسبي و نعم الوكيل . ثم اذكر بعد ذلك حصر الأجناس التي
تكلّموا في اثباتها ما اتفقوا فيه و ما اختلفوا، و اذكر جملاً من احكامها،
و اعقب بذكر جملة يشتمل على حقيقة الصفات و بيان اقسامها، و كيفية

١- ب: و به نستعين

٢- ب: و الصلاة على خير خلقه محمد و آله .

٣- ب: موضوعات. و در حاشيه: مواضع .

٤- ب: في كتابهم و كلامهم

٥- در حاشيه الف: المواضعه هو ان يتوافق نفسان او اكثر على انهما متى
قالا قولاً او فعلاً فاعلاً او احدهما فانهما يريدان به كذا، و مثله المواطاة.

٦- ب: مخصوص

استحقاقها، و بيان احكامها على غاية من الايجاز والاختصار ما يصغر حجمه
ويكثر نفعه^٧ ان شاء الله .

١- فصل في ذكر اعم الاسماء الجارية بينهم واخصها وما يتبع ذلك

اعم^٨ الاسماء في مواضعاتهم^٩ قولهم «معتقد» او «مخبر عنه» او
«مذكور» ويعنون^{١٠} بذلك انه ما يصح^{١١} او يعتقد^{١٢}، او يخبر عنه، او يذكر
وانما كان ذلك اعم الاسماء، لانه يقع^{١٣} على ما هو صحيح في نفسه، وما
هو فاسد ثم بعد ذلك قولهم : معلوم، وهو اخص من الاول لان كل معلوم
معتقد، و يصح ذكره، والخبر عنه، وليس كل ما يعتقد يكون معلوماً لجواز
ان يكون الاعتقاد جهلاً .

وقولهم «شيء» عند من قال بالمعدوم يجري مجرى قولهم «معلوم»
ومن لم يقل بالمعدوم يفيد عنده انه موجود. ثم بعد ذلك قولهم: «موجود»
فانه اخص من المعلوم، لان المعلوم قد يكون معدوماً، والموجود لا يكون
الاً معلوماً .

وحد الموجود، هو الثابت العين^{١٤}، وحد المعلوم^{١٥}، هو المنتفى العين .

٧- الف : منفعة

٨- ب: هكذا في المتن. وفي الهامش: اعلم ان

٩- ب: موضوعاتهم .

١٠- الف: يجوز .

١١- ب: ممّا يصح

١٢- ب: ان يعتقد

١٣- الف: نفع!

١٤- ب: وعلى الصحيح من المذهب ليس للموجود حدّ لأن الحدّ انما يوضع

للكشف والإيضاح وكل كلمة يحدّ بها الموجود ابين منه - خ

١٥- ب: والمعدوم

و في الناس من قال : حدّ الموجود ما يظهر معه مقتضى صفة النفس .
 ومنهم ١٦ من قال : حدّ الموجود، ماصحّ التأثير به اوفيه على وجه ١٧ .
 ثمّ النوع فأنّه اخصّ من الموجود، لانّ الموجود يشتمل ١٨ على انواع
 كثيرة .

ثمّ الجنس فأنّه اخصّ من النوع، لانّ الجنس لايقع الاعلى المتماثل
 والنوع يقع على المتماثل والمختلف والمتضاد .
 فمثال النوع، قولنا: كون، اولون، فأنّه يقع على المتماثل والمتضاد،
 و مثال قولنا : اعتقاد، فأنّه يقع على المتماثل والمختلف والمتضاد، و مثال ١٩
 الجنس قولنا : سواد، او بياض ٢٠، فأنّه لايقع الاّ على المتماثل .

٢- فصل في ذكر اقسام الموجود

الموجود ينقسم الى قديم و محدث، والقديم ٢١ هو الموجود فيما لم
 يزل . هذا في عرف المتكلمين . فاما في عرف اهل اللغة فأنّه يفيد كل
 متقدم الوجود . ولهذا يقولون : «بناء قديم ودار قديمة و رسم قديم» ٢٢ .
 قال الله تعالى : حتى عاد كالعرجون القديم .

١٦- ب: وفيهم .

١٧- درحاشية الف: اراد «التأثير به» القديم تعالى، لأنّه يؤثر في كل موجود،
 وكذلك الإعراض يؤثر في الجواهر، و اراد «على وجه» احترازاً عن
 القديم، لأنّه لا يؤثر في الازل لامر يرجع الى المقدورات وكذلك التأثير

في المعدوم ممتنع . ١٨- ب: يقع

١٩- ب: فمثال ٢٠- ب: وبياض

٢١- ب: فالقديم ٢٢- ب: ورسم قديم ودار قديمة

والمحدث، هو الكائن بعد ان لم يكن، و ان شئت قلت: هو المتجدد
الوجود، وهو ينقسم الى قسمين^{٢٣}: جواهر و اعراض .

فحد^{٢٤} الجواهر ماله خير فى الوجود، و ان شئت قلت : هو ما يمنع
بوجوده من وجود مثله بحيث هو . و ان شئت قلت: هو الجزء الذى لا يتجزى^{٢٥}
و ان شئت قلت : ماله قدر من المساحة لا يكون اقل منه .

و الجواهر كلها متماثلة لامختلف فيها ولا متضاد، وليست تدخل
تحت مقدور^{٢٦} القدر ، و هى مدركة بحاسة البصر من غير ماسة لها، و بمحل
الحياة اذا جاورتها^{٢٧} و البقاء جاز عليها .

و الجواهر اذا تألفت مع مثله، سمى مؤلفاً، فان تألف مع امثاله^{٢٨}
فى سمت واحد، سمى خطا. و ربما كان قائما ، فيسمى منتصبا، و ربما كان
منبطحا فيسمى طويلا، او عريضا. فان تألف خطان متلاصقان، سمى^{٢٩} سطحاً،
لانه صار له طول و عرض فان تألف مثل ذلك عمقا فيسمى^{٣٠} جسماً لانه
صار له طول و عرض و عمق . و حدّ الجسم هو الطويل العريض العميق
بدلالة قولهم : هذا اجسم^{٣١}، و هذا جسيم، اذا زاد فى الصفات التى ذكرناها
على غيره .

٢٣- ب: ينقسم قسمين

٢٤- ب: و حدّ

٢٥- ب: هو ماله قدر من المساحة لا يكون اقل منه و ان شئت قلت هو الجزء

الذى لا يتجزى .

٢٦- ب : وليس تدخل فى مقدور

٢٧- ب: جاورها

٢٨- ب: مع مثله

٢٩- ب: يسمى

٣٠- ب: يسمى

٣١- ب: اجسم من هذا

العرض ماعرض^{٣٣} فى الوجود ولم يكن له لبث كلبث الاجسام، ولا يجوز ان يقال: حد العرض ما احتاج فى وجوده الى غيره، لان ذلك ينتقض بارادة القديم وكرهته عند من قال بها .

واذا قلنا^{٣٣} تبرزاً من ذلك، انه ما احتاج فى قبيله الى المحل، انتقض بالفناء، عند من قال به ، لانه ينفى المحال، وهو عرض، فالاسلم ما قلناه^{٣٤} .

واذا قدينا حقيقة الجوهر والعرض، فالعالم عبارة فى عرف المتكلمين عن السماء والارض، وما بينهما من هذين النوعين .

فاما فى اللغة فهو عبارة عن العقلاء دون ما ليس بعاقل . الاترى انهم يقولون : جائئى عالم من الناس، ولا يقولون : جائئى عالم من البقر . فعلم بذلك صحة ما قلناه .

٣- فصل فى ذكر اقسام الاعراض^{٣٥}

العرض على ضربين : ضرب لا يحتاج فى وجوده الى محل^{٣٦}، وضرب لا بد له من محل^{٣٧} .

فالاول : هو الفناء عند من اثبتته ، وحده ما ينتفى بوجوده الجواهر . وهو كله مماثل^{٣٨} لامختلف فيه، ولا متضاد، ولا يقدر عليه غير الله

٣٢- ب: فاما العرض فهو ما يعرض ٣٣- ب: وان قلنا

٣٤- ب: ما قلنا ٣٥- ب: اقسام العرض

٣٦- ب: الى المحل

٣٧- ب: والآخر يحتاج فى وجوده الى المحل ٣٨- ب: مماثلة

[عزوجل] ٣٩ ولا يصح عليه البقاء، ولا يصح منّا ادراكه وفى كونه مدركا لله تعالى خلاف. ارادة القديم تعالى، وكرهته عند من اثبتهما ٤٠ وسنذكر احكامهما .

وما يحتاج فى وجوده الى محل ٤١، على ضربين : احدهما يحتاج فى وجوده الى محلين، والآخر يحتاج الى محل واحد .

فالأول : هو التأليف، فانه لا يوجد الا فى محلين . وحده ماصار به الجوهران متآلفين. وهو كله متمائل، ولا مختلف فيه ٤٢، ولا متضاد، ويدخل تحت مقدور القدر ولا يصح منافعه الا متولدآ، ولا سبب له الا الكون الذى يسمّى مجاورة، وهو غير مدرك . ومتى تألفت الجواهر على وجه لا تضريس فيها، سمي مافيهما من التأليف لينا، وان كان ٤٣ فيها تضريس، سمي خشونة . وفى جواز البقاء على التأليف خلاف .

وما يحتاج الى محل واحد، على ضربين :

احدهما : لا يخلو منه الجوهر ٤٤، والآخر يصح خلوه منه ٤٥.

فالأول : هو الكون. فانه لا يصح خلو الجوهر مع وجوده ٤٦ من الكون على حال ٤٧ .

- | | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| ٣٩ - مخصوص ب | ٤٠ - الف: اثبتها |
| ٤١ - ب: الى المحل | ٤٢ - ب: لامختلف فيه |
| ٤٣ - ب: واذا كان | ٤٤ - ب: الجواهر |
| ٤٥ - ب: منها | ٤٦ - ب: خلو الجواهر مع وجودها |
| ٤٧ - ب: خ: وتحيزه يقتضى ذلك | |

والكون على ضربين : متماثل و متضاد، وليس فيه مختلف، ليس بمتضاد .

فالمتماثل ما اختص بجهة واحدة والمتضاد ما اختص بجهتين والجهة عبارة عن اليمين، او اليسار او فوق، او اسفل، او خلف، او قدام، و يعبر عنها بالمحاذاة . و معناها اننا اذا فرضنا آجرة على اربع زواياها اربع نملات، ثم توهّمنا عدم الآجرة و بقاء النمل، لكانت النمل بحيث لو اعاد الله الآجرة، لكانت النمل على اربع زواياها. فهذا معنا قولنا: محاذاة " اوجهة".

واعلم . ان الكون يقع على وجوه، فيختلف عليه الاسم . فاذا وجد ابتداءً في اول حال وجود الجوهر، تسمى كوناً لاغير فاذا وجد عقيب غيره، فهو على ضربين : احدهما يوجد عقيب مثله، فيسمى^{٤٨} سكوناً . والآخر يوجد عقيب ضده، فيسمى حركة، و يسمى ثقلة و زوالاً ايضاً . والكون المبتدأ اذ بقى، وكذلك الحركة اذا بقيت، سميًا سكونين عند من قال : ببقاء الاكوان . و متى وجد الجوهر منفرداً، سمي مافيه كوناً لاغير، فان وجد معه جوهر آخر، فان كان متلاصقاً له، سمي مافيهما من الكونين مجاورة. وان لم يكن الجوهران متلاصقين، وكان بينهما بُعد [سمي]^{٤٩} مافيهما مفارقة .

و اما الاجتماع، فمن الناس من قال : هو عبارة عن المجاورة . و منهم من قال، هو عبارة عن التأليف والاكوان على اختلافها و تماثلها في

مقدورها ° . و يصح منا فعلها مباشراً و متولداً، وفي جواز البقاء عليها و كونها مدركة، خلاف . ولنا فيه نظر والكون اذا كان مجاورة ولد التآليف وقد بيننا حقيقته . و ان ° تألفت الجواهر في خط واحد ، سمى ما فيها من التآليف طولاً او عرضاً بحسب ما يضاف اليه .

واما ما يجوز خلط الجواهر ° منه مما يحتاج الى المحل ، فعلى ضربين : احدهما يحتاج في وجوده الى المحل لاغير ، والآخر يحتاج الى بنية زائدة على وجود المحل .

فالأول : مثل الالوان والطعوم والاراييح والحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة والاعتماد والصوت و جنس الآلام عن من اجاز وجودها ° في الجماد .

واما ° الالوان فعلى ضربين : متماثل و متضاد ، و ليس فيها مختلف ليس بمتضاد .

فالمتماثل ، مثل السواد والبياض ° ، فان كل جنس منهما متماثل ، وهو ضد للجنس الآخر . و ليس شيء منها في مقدورنا . وفي جواز البقاء عليها خلاف . وهي مدركة بحاسة البصر في محلها .

واما الطعوم والأراييح ، فمثل الألوان في انها مختلفة و متماثلة و مختلفها كلها ° متضاد ، و ليس شيء منها في مقدورنا . وفي بقائهما خلاف .

٥٠ - ب : في مقدورنا ٥١ - ب : فان ٥٢ - الجواهر

٥٣ - ب : و جنس الالم عند من اجاز وجوده

٥٤ - ب : فاما ٥٥ - ب : او البياض

٥٦ - ب : في انّه مختلف و متماثل و مختلفه كله

وهما مدر كان: اما الطعم فبحاسة الذوق، واما الرائحة فبحاسة الشم^{٥٧} ومن شرط ادراكها مماسة محلها للحاسة^{٥٨}.

و اما الحرارة فكلتها متماثلة، وليس فيها مختلف ولا متضاد. وكذلك البرودة. وكل واحد منهما يضاد صاحبه. وهما يدركان^{٥٩} بمحل الحياة في محلها بشرط المماسية. وفي جواز بقائهما خلاف.

و اما الرطوبة، فكلتها متماثل^{٦٠}، وكذلك اليبوسة، وليس فيها^{٦١} مختلف ولا متضاد، وكل جنس منهما يضاد صاحبه. وليس شيء من هذه الاجناس في مقدورنا وفي بقائهما خلاف، وفي كونهما مدركين ايضاً خلاف.

واما الاعتماد^{٦٢} فعلى ضربين: متماثل ومختلف:

فالتماثل ما يختص بجهة واحدة، والمختلف ما يختص بجهتين. وليس فيه متضاد. وعدد اجناسه ستة بعدد الجهات. ويصح على ما يختص بجهة السثفل البقاء اذا صادف حدوثه حدوث الرطوبة عند من قال ببقائه، وعلى ما يختص بجهة العلو اذا صادف حدوثه حدوث اليبوسة والاجناس الأخر لا يصح عليه البقاء بلا خلاف. وهي اجمع^{٦٣} في مقدورنا، ويصح منها فعلها مباشراً ومتولداً.

٥٧- ب: اما الطعم بحاسة الذوق والأرايح بحاسة الشم

٥٨- ب: ومن شرط ادراكها مماسة محلها للحاسة

٥٩- ب: وهما مدر كان ٦٠- ب: فكلتها متماثلة

٦١- ب: وليس فيهما مختلف ٦٢- ب: فاما الإعتدال

٦٣- الف: وهما اجتمع!

والاعتماد يولد على وجهين : احدهما فى جهته والآخر فى غير جهته^{٦٤}، فما يولد^{٦٥} فى جهته، على ضربين : احدهما يولد بشرط والآخر يولد بغير شرط^{٦٦} .

والذى يولده بشرط الصوت، فانه لا يولده الا بشرط^{٦٧} المصاكة . و مما يولده^{٦٨} من غير شرط فالكون واعتماد آخر، الا انه لا يولدهما الا بعد ان يكون محلا^{٦٩} فى حكم المدافع لما يلاقيه . فمتى^{٧٠} خرج من ان يكون فى حكم المدافع، اما بالتسكين حالاً بعد حال، او التعليق له ان يكون^{٧١} فى ذلك المحل اعتماد آخر فى خلاف جهته يكافئه، فانه لا يولد على حال ومتى لم يحصل فى المحل احد ما ذكرناه ، ولد .

وما يولد^{٧٢} فى خلاف جهته، فلا يولده الا بشرط المصاكة وهو الاعتماد والكون والصوت . لانه لا يولد هذه الاجناس فى خلاف جهته الا بشرط المصاكة . ومتى ولد الاعتماد اعتماداً آخر، فلا بد من ان يولد^{٧٣} معه الكون ايضاً . وكذلك لا يولد الكون الا و يولد معه الاعتماد . والاعتماد يولد الحركة فى محله و غير محله . ولا يولد السكون فى محله،

٦٤- ب: احدهما يولد فى جهته والآخر فى خلاف جهته

٦٥- ب: وما يولد

٦٦- ب: احدهما يولده بشرط والآخر يولده من غير شرط

٦٧- ب: لا يولد الا بشرط

٦٨- ب: وما يولده

٦٩- ب: ان يكون محله

٧٠- ب: متى

٧١- ب: او بالتعليق او بان يكون

٧٢- ب: وما يولده

٧٣- ب: ان يولده

وانما يولده في غير محله. ولا يولده الا ان يكون ممنوعاً من توليد الحركة في غير محله. والاعتماد غير مدرك^{٧٤} بشيء من الحواس على خلاف فيه والاعتماد اللازم سفلاً يسمى ثقلاً^{٧٥}، وما يختص بجهة العلو يسمى خفة. ويعبر عما لا اعتماد فيه^{٧٦} اصلاً بانه خفيف. وفي الناس من قال: ان الثقل^{٧٧} يرجع الى تزايد الجواهر، وان الخفة يرجع^{٧٨} الى تناقصها.

واما الصوت فعلى ضربين: متماثل ومختلف، ومختلفه هل هو متضاد ام لا، فيه خلاف. وفيه نظر. وهو في مقدورنا، ولا يمكننا ان نفعله الا متولداً.

والكلام هو ما انتظم^{٧٩} من حرفين فصاعداً من الحروف المعقولة اذا وقع ممن يصح منه، او من قبيله الافادة.

والمتكلم هو من وقع منه ماسميناه^{٨٠} كلاماً بحسب دواعيه واحواله^{٨١} وانما ذكرناه^{٨٢} ههنا، لان الحروف هي الاصوات المقطعة.

والحروف على ضربين: متماثل ومختلف^{٨٣}. وفي تضاد مختلفها^{٨٤} نظر كما قلناه في الصوت.

٧٤- ب: والإعتمادات غير مدركة ٧٥- الف: نقلاً!

٧٦- الف: عما الإعتماذ فيه! ٧٧- الف: النقل!

٧٨- الف: والخفيفة ترجع ٧٩- ب: ماهو انتظم

٨٠- ب: هو ماسميناه

٨١- ب: بحسب قصده ودواعيه واحواله

٨٢- ب: وانما ذكرناه ٨٣- الف: والحروف متماثل ومختلف

٨٤- ب: مختلفه

ولا يجوز على الصوت البقاء بلا خلاف . وهو مدرك بحاسة السمع فى محله من غير شرط مماسة محله للحاسة . واما الضرب الآخر من الاعراض التى تحتاج الى امر زايد على المحل . ولا بدّله من بنية مخصوصة حتى يصح وجوده فيها، فهو^{٨٥} على ضريين : احدهما انه لا بدّ ان يوجد فى كل جزء من تلك البنية اجزاء مثله حتى يصح وجوده فى بعض ، والآخر لا يجب ذلك فيه^{٨٦} بل لا يمنع اذا كانت البنية حاصلة ان يوجد فى بعض البنية دون بعض، فالاول هو الحياة، فانهما لا تصح ان توجد فيما هو بنية الحياة الا بان توجد^{٨٧} فى كل جزء من تلك البنية حياة . ولا يجوز ان توجد فى بعض البنية دون بعض^{٨٨} .

والحياة^{٨٩} جنس واحد متماثل كله ليس فيه مختلف ولا متضاد، ولا يدخل تحت مقدور القدر وهى غير مدركة اصلا .

والقسم الآخر هو ما لا يصح وجوده الا فى بنية الحياة، اذا كانت الحياة موجودة فيها و كل^{٩٠} ما يختص الحى من المعانى، فهو^{٩١} على ضريين : ضرب يكفى فى وجوده^{٩٢} محل الحياة من غير زيادة عليه، وهو الالم عند من قال: ان جنسه لا يصح وجوده فى الجماد . فان عنده يكفى فى صحة وجوده محل الحياة وهو كله متماثل، ليس فيه مختلف، ولا متضاده وهو فى مقدورنا، غير انه لا يمكننا فعله الا متولدًا، وسببه تفرقة الاجزاء التى فيها حياة،

٨٦- الف: ذلك

٨٨- ب: دون البعض

٩٠- ب: وهو كل

٩٢- ب: فى صحته وجوده

٨٥- ب: وهو

٨٧- ب: بان يوجد

٨٩- الف: الحياة

٩١- ب: وهو

و ابطال الصحة منها و انّه^{٩٣} يولد عند ذلك الالم . و القديم تعالى يصح ان يفعله مبتدأ و متولدأ، و نفس ما يقع الماء، يصح ان يقع لذّة بان يصادف شهوة له و متى صادف نفاراً كان الماء . ولا يصح على الالم البقاء بلاخلاف، وهو مدرك بمحل الحياة في محلها،

والقدرة^{٩٤} فيها خلاف : فان في الناس من يقول : وجودها يحتاج الى امر زايد على بنية الحياة من الصلابة، وغير ذلك، ولا يصح وجودها في مجرد بنية الحياة، و منهم من قال : ان ذلك انما يحتاج اليه لتزايدها، لالوجود شىء منها. وفي ذلك نظر و القدر كلها مختلفة ليس^{٩٥} فيها تماثل ولا متضاد ولا يدخل تحت مقدور القدر، ولا يجوز عليها الاشتراك^{٩٦} وفي بقائها خلاف. والضرب الآخر : يحتاج الى بنية زائدة على بنية الحياة، مثل بنية القلب، وهو جميع افعال القلوب من الاعتقادات و الظنون و الارادات و الكراهات^{٩٧} و النظر و الشهوة و النفار و التمسى لو كان معنى .

فاما الاعتقادات ففيها تماثل و مختلف و متضاد :

فالمتماثل ما تعلق بمتعلق^{٩٨} واحد على وجه واحد في وقت واحد على طريقة واحدة، فهي تغير شىء من هذه الاوصاف الاربعة، مثل ان يتغير المعتقدان، او يتغير^{٩٩} وجوههما، او يختلف وقتهما، و كان احدهما على طريق الجملة، و الآخر على طريق التفصيل، كان الاعتقادان مختلفين .

٩٤- ب: والقدر

٩٦- ب: الإدراك

٩٨- بمعتقد ، وفي الهامش بمتعلق

٩٣- ب: فأنه

٩٥- ب: وليس

٩٧- الف: و الكرامات !

٩٩- ب: او تغاير

واما ١٠٠ المتضاد فهو ما جمع الشروط الاربعة، وكان بالعكس من متعلق صاحبه، فانه يكون ضدًا له . وقد يقع الاعتقاد على وجه فيكون علمًا، وهو اذا كان معتقده على ما تناوله الاعتقاد مع سكون النفس . ولاجل ذلك يحدّد العلم بانّه ما اقتضى ١٠١ سكون النفس . و نعى ١٠٢ بسكون النفس : انه ١٠٣ متى شكّك فيما ١٠٤ يعتقده لا يشكّ، و يمكنه دفع ما يورد عليه من الشبهة . والمعرفة هو العلم عينًا ١٠٥ ومتى خلا الاعتقاد من سكون النفس، وان كان معتقده على ما تناوله، فانه لا يكون علمًا، بل ربّما يكون تقليدًا او تنحيًا .

وامّا الجهل، فهو الاعتقاد الذي لا يكون معتقده على ما تناوله ١٠٦ . وفي جواز البقاء على جنس الاعتقاد خلاف والصحيح انه لا يجوز عليه البقاء و جميع انواع الاعتقاد في مقدورنا، و يصح منّا ان نفعله متولّدًا ومباشراً . الا انّ ما نفعله متولّدًا لا يكون الا علمًا . ولا سبب له الا النظر . ومن شرطه ان يكون الناظر عالما بالدليل على الوجه الذي يدلّ، حتى يولّد نظره العلم . فمتى لم يكن كذلك كان نظره لا يولّد العلم . والنظر لا يولّد الجهل اصلاً ولا اعتقاداً ليس بجهل ولا علم، سواء كان النظر في دليل او شبهة . وانّما يفعله الواحد منّا ذلك مبتدأً ومتى تعلّق الاعتقاد

١٠١ - الف: بانّه اقتضى

١٠٢ - ب: هو انه

١٠٥ - ب: والمعرفة عيناً

١٠٠ - ب: فاما

١٠٢ - ب: ويعنى

١٠٤ - الف: شكّل !

١٠٦ - ب: ما يتناوله

بوصول ضرر اليه، او فوت منفعة عنه، سمى غمّا ومتى ١٠٧ تعلق بوصول منفعة اليه، او دفع ضرر عنه، سمى سروراً.

وامّا الظن فهو ما قوى عند الظان كونه المظنون على ما ظنه مع تجويزه ان يكون على خلافه. وليس من قبيل الاعتقادات ١٠٨. والظن فيه مماثل ١٠٩ ومختلف ومتضاد.

فالمماثل منه ما تعلق بمظنون واحد على وجه واحد في وقت واحد وطريقة واحدة. فمتى اختل شيء من هذه الاوصاف، كان مختلفاً. ومتى كان بالعكس من متعلق صاحبه مع الشرايط التي ذكرناها، كانا متضادين ١١٠ وقد يضاد الظن العلم والاعتقاد بالشرائط الذي قدمنا ذكرها، كما يضاد ظناً آخر. ولا يصح على الظن البقاء. والظن على اختلافه وتماثله وتضاده في مقدورنا.

ولا يصح ان نفعه الاّ مبتدأ، لانه لا سبب له يولده، الاّ انه لا يكون له حكم، الاّ اذا كان حاصلًا عند امارة.

واما النظر فهو الفكر والاعتبار، وهو على ضربين: مماثل ومختلف وليس فيه متضاد. ١١١

فامّا المماثل فهو ما تعلق ١١٢ بشيء واحد على وجه واحد، في وقت

١٠٧- ب: واذا

١٠٨- ب: على الصحيح من المذهب وفي الناس من قال انه من قبيل الاعتقادات.

١١٠- ب: كان متضاداً

١٠٩- ب: والظن مماثل

١١٢- ب: فالمماثل ما تعلق

١١١- ب: تضاد

واحد، وطريقة واحدة. ومتى اختلَّ شيء من هذه الشرايط^{١١٣}، كان مختلفاً . وهو في مقدورنا، ولا يصح عليه البقاء بلاخلاف .

وامّا الارادات فعلى ضربين : متماثل و مختلف، وليس فيها متضاد. فالمتماثل ماتعلّق بمراد واحد على وجه واحد، في وقت واحد، و طريقة واحدة . ومتى اختلَّ شيء من هذه الاوصاف، كان مختلفاً .

والارادة تضاد الكراهة [بهذه الشروط الاربعة اذا كانت متعلقة بالعكس من متعلق الارادة]^{١١٤} . و تعلق الارادة لا يكون الا بالحدوث، و [كذلك^{١١٥}] تعلق الكراهة لا يكون الا بالحدوث والكراهة مثل الارادة في انّ فيها مختلفاً و متماثلاً . وليس في نوعها متضادّ ، بل هي تضاد الارادة على الشرايط التي ذكرناها .

والارادة والكراهة جميعاً في مقدورنا، و نفعلهما مبتدأ، لانه لا سبب لهما يولدهما . ولا يصح عليهما البقاء بلاخلاف . والارادة والمشية عبارتان عن امر واحد، وتقع الارادة على وجوه، فيختلف عليها الاسم، وكذلك الكراهة . والارادة امّا ان يتعلق بفعل غير المرید [او تتعلّق بفعل المرید]^{١١٦} : فان تعلقت بفعل غير المرید ، فانتها تسمى ارادة لاغير و توصف ايضاً بانّنها رضى غير انّنها لا توصف بذلك الا اذا وقع مرادها . ولا تتوسط بينهما وبين الفعل كراهة . لانّ من اراد من غيره شيئاً ثم كرهه، و وجد الفعل ، فان الارادة المتقدمة لا توصف بانّنها رضى . ومتى تعلقت

١١٤ - مخصوص ب

١١٣ - ب: هذه الاوصاف

١١٦ - مخصوص ب

١١٥ - مخصوص ب

بمنافع تصل الى الغير، سميت محبةً . واذا تعلق بمضارٍ تلحق الغير، سميت ١١٧ بغضا و كذلك تسمى الكراهة لوصول المنافع الى الغير، بانها ١١٨ بغض، و تسمى كراهة وصول مضرة اليه بانها محبة . ومتى تعلق بعقاب تصل الى الغير و لعنة سميت غضبا . وليس الغضب تغير حال للغضبان بل هو ماقلناه . ومتى كانت الارادة متعلقة بفعل المرید، فان تقدمت عليه ان كان مبتدأ او على سببه ١١٩ ان كان مسبباً، وكانت الارادة من فعله، سميت عزمًا و توطئياً للنفس .

وان كانت الارادة مصاحبة للفعل، سميت قصدًا و اختياراً و ايثاراً ولا يسمى بذلك الا اذا كانت من فعل المرید . وقد تسمى قصدًا وان تقدمت الفعل . و شروط كونها قصدًا، شروط ١٢٠ كونها ايثاراً، و اختياراً، وهي زوال الالجاء و حصول التحية .

ومتى كانت الارادة في القلب و مفعولة به و صفت ١٢١ بانها نية و انطواء و ضمير .

واما الكراهة فتسمى ايضاً سخطاً اذا تعلق بفعل القبيح من المكلف غير انّها لا يوصف بذلك الا اذا وقع ماكرهه .

واما الشهوة و النفار ، فكل واحد منهما فيه تماثل و مختلف ، ولا متضاد فيهما .

فالتمثال منه ما تعلق بشيء واحد، و المختلف ما تعلق بشيئين . و كل واحد من الشهوة و النفار يضاد صاحبه اذا كان متعلقهما واحداً .

١١٨ - الف: فانها

١١٧ - ب: فسمى

١١٩ - ب: او بسببه ١٢٠ - ب: وشروط ١٢١ - ب: وصف

و تعلق كل واحد منهما بالعكس من تعلق صاحبه . ولا يتعلقان الا بالمدركات . ولا يجوز عليهما البقاء ، وليس في مقدور العباد .

وامّا ١٢٢ التمسى فالصحيح فيه انه من جنس الكلام ، وقد بينا ان الكلام جنسه الصوت ، و انه يقع على المتماثل والمختلف وليس فيه متضاد . ولو كان معنى في القلب لكان ايضاً متماثلاً ومختلفاً ، ولا متضاد فيه .

وحقيقة التمسى هو قول القائل لما كان «ليت له يكن» او لما لم يكن «ليت انه كان» . و جميع افعال القلوب لاخلاف بين اهل العدل في انها غير مدركة بشيء من الحواس اصلاً . وشك المرتضى ١٢٣ في جواز رؤيتها . فهذه الاجناس التي ذكرناها من الاعراض لاخلاف فيها ، الا التأليف والفناء فان فيهما خلافاً . وهيهنا امور آخر فيها خلاف ، وهي على ضربين :

احدهما يختصّ المحل ، والثاني يختصّ الحى .

فما يختصّ المحل اشياء :

منها : الحدوث ، فان في الناس من قال : انه معنى يكون به الجوهر محدثاً .

و منه البقاء . وفيه خلاف بين البغداديين والبصريين .

ومنها الخشونة واللين . وان في الناس من قال انهما معنيان .

والبصريون ذهبوا الى انهما كيفية في التأليف على ما بيناه فيما مضى .

و منها الكلام ، و من الناس من ذهب الى انه جنس مخالف للصوت .

١٢٢ - ب: فاما

١٢٣ - ب: وتوقف السيد المرتضى علم الهدى ذوالمجددين قدس الله روحه . خ ل

ثم اختلفوا .

فمنهم من قال انه يحتاج الى بنية مخصوصة والى وجود صوت فى محله ، وجوز عليه البقاء ، و ان يوجد فى محال كثيرة .
و منهم من قال : لا يصح وجوده الا فى الحى وهو يوجب حالاً له . والصحيح ما قدمناه .

ومنها الدهنية والدسنيّة والزبقيّة^{١٢٥} والصلابة ، فان فى الناس من قال : هى معان ، ومنهم من قال : هذه كيفيات فى الرطوبات واليوسات وما يختص البنية ، فنحو الموت ، فان فيه خلافاً . وما يختص الحى نحو العجز والادراك والسرور والغمّ والمحبّة والرضا والغضب والبغض والعزم و توطين النفس ، فان فى الناس من قال : انّها معان زائدة على ما قدمناه .
و جميع ما قدمناه من المعانى المنفق عليها على ضربين : احدهما يوجب حالاً عند من قال بالأحوال ، والآخر لا يوجب حالاً . فما يوجب حالاً على ضربين : احدهما يوجب حالاً للمحل ، والآخر يوجب حالاً للجملة ، فما لا يوجب حالاً فى المحل^{١٢٦} فكل ما لا يختص الحى الا الكون ، فانه يوجب^{١٢٧} حالاً للمحل . وما عداه لا يوجب حالاً . وهو على ضربين : احدهما يوجب حكماً لمحلّه ، والآخر لا يوجب ذلك . فالاول هو التأليف ، اذا كان التزاقاً ، والاعتمادات . وما لا يوجب حكماً ما عدا ما ذكرناه ، وهو^{١٢٨} الطعوم والأرايح والحرارة والبرودة

١٢٥- ب: والدسنيّة والذنيقيّة . ١٢٦- ب: للمحل .

١٢٧- ب: فانه ذلك حالاً . كذا . ١٢٨- ب: وهى .

والالوان والاصوات والآلام . ١٢٩ وكل ما يختص الحيّ ، فانه يوجب حالاً
١٣٠ عند من قال بالاحوال .

والاعراض على ضربين : احدهما له تعلق بالغير ، والآخر لا تعلق له .
فالاول كل ما يختص الجملة ، فان له تعلقاً ، الا الحياة فانه لا تعلق لها ،
والآخر ما لا يختص الحيّ فانه لا تعلق له .

وما له تعلق على ضربين : احدهما في قبيله ما لا متعلق له على خلاف
فيه ، وهو الاعتقادات والظنون والارادات والكراهات والنظر . فان الاعتقاد
متى تعلق بوجود البقاء او نفى ثان القديم ، فان على مذهب بعضهم لا متعلق
له ١٣١ وقال المرتضى [رحمه الله] ١٣٢ : انّ له متعلقاً . وهو هذا النفى او
الاثبات ١٣٣ وانما لا يوصف بانّه موجود او معدوم . والقول فيما عدا الاعتقاد
مثل القول فيه . والآخر لا بدّ له من متعلق ، وهو القدرة والعجز . نوكان
معنى ، والشهوة والنّفار .

وهذه المتعلقات باغيارها على ضربين : احدهما يتعلق بعين ١٣٤ واحدة
تفصيلاً من غير تجاوز له ، والآخر يتعلق بما لا يتناهى .

فالاول مثل الاعتقاد والظنّ والارادة والكراهة والنظر ، والآخر
الشهوة [والنّفار والقدرة والعجز لو كان معنى وينقسم] ١٣٥ قسمين آخرين :

- | | |
|------------------------|-------------------|
| ١٢٩ - ب: والفناء - خ . | ١٣٠ - ب: حالاله . |
| ١٣١ - ب: لا تعلق له . | ١٣٢ - مخصوص ب . |
| ١٣٣ - ب: والاثبات . | ١٣٤ - الف: بغير ! |
| ١٣٥ - مخصوص ب . | |

احدهما يتعلق بمتعلقه على الجملة والتفصيل [والآخر لا يتعلق الاعلى طريق التفصيل] ١٣٦ فالاول هو الاعتقادات والارادات والكراهات ١٣٧ والنظر والظن ، والثاني القدرة والعجز والشهوة والنفار .

٤- فصل في ذكر حقيقة الصفات واقسامها وبيان احكامها

الصفة هي قول الواصف، وهي والوصف ١٣٨ بمعنى، وهما مصدران، يقولون ١٣٩: وصفت الشيء اصفه ووصفاً وصفة ١٤٠ في وزن زنه و وزن، وعدة ووعد، هذا في اصل اللغة . واما ١٤١ في عرف المتكلمين، فانهم قد يعبرون بالصفة عن الامر الذي يكون عليه الموصوف، و ربّما سمّوا ذلك حالاً وربما امتنعوا منه ١٤٢ على خلاف بينهم .

والصفات على ضربين: واجبة وجائزة ١٤٣ .

فالواجبة على ضربين: احدهما يجب بلا شرط ١٤٤ على الاطلاق، والثاني يجب بشرط . فما يجب بالاطلاق، فهي صفات النفس ، مثل كون الجوهر جوهرآ، والسّواد سوادآ [والبياض بياضاً] ١٤٥ وغير ذلك من الاجناس وهذه الصفات تحصل في حال العدم و حال الوجود عند من قال بالمعدوم، ومن لم يقل بالمعدوم، فانّها عنده تلزم مع الوجود .

١٣٦- مخصوص ب

١٣٨- الف: وهي الوصف .

١٣٩- الف: يقول !

١٤٠- ب: اصفه صفة و وصفاً .

١٤١- ب: فاما .

١٤٢- ب: وربما امتنعوا عنه .

١٤٣- ب: جائزة و واجبة .

١٤٤- الف: على شرط !

١٤٥- مخصوص ب .

وما يجب بشرط، على ضربين : احدهما بشرط وجود الموصوف ،
 [لاغير] ١٤٦ والثاني يجب عند حصول شرط ١٤٧ منفصل عنه . فالاول مثل
 كون الجوهر متحيزاً، والسواد قابضاً للبصر، والبياض ناشراً له ، و تعلق
 مايتعلق بالغير . و تسمى هذه الصفات مقتضى صفة النفس عند من قال
 بالمعدوم . و من لم يقل بذلك يسميها صفة النفس . ولا بدّ من حصول هذه
 الصفات مع وجوده ١٤٨ .

وما يجب عند وجود شرط منفصل وكون المدرك مدركاً ، فانه
 لا يحصل الا عند وجود المدرك و تسمى هذه الصفة لا للنفس ولا للمعنى
 عند من اسندها الى كونه حياً، ومن اسندها الى معنى جعلها من صفات
 العلل .

وامّا الجائزة فعلى ضربين : احدهما يتعلق بالفاعل، والآخر يتعلق
 بالمعنى .

فما يتعلق بالفاعل على ضربين : احدهما يتعلق بكونه ١٤٩ قادراً ،
 وهو الحدوث لاغير، والآخر يتعلق ١٥٠ بصفات له آخر ، مثل كونه عالماً
 ومريداً و كارهاً ، و ذلك مثل كون الفعل [محكما] ١٥١ و كونه واقعاً على
 وجه دون وجه، و كون الكلام خيراً، او امراً، او نهياً ١٥٢ .

١٤٧- ب: عند حصوله بشرط .

١٤٩- الف: بكونها !

١٥١- مخصوص ب .

١٤٦- مخصوص ب .

١٤٨- الف: مع الوجود .

١٥٠- الف: ولا يتعلق !

١٥٢- ب: خيراً و امراً و نهياً .

وما يتعلق بالمعنى فقسم واحد، وهو كل صفة يتجدد على الذات في حال بقائها^{١٥٣} مع جواز ان لا يتجدد احوالها^{١٥٤} على ما كانت عليه، فانها لا يكون الا معنوية .

والصفات على ضربين :

احدهما يرجع الى الآحاد كما يرجع الى الجمل، والثاني لا يرجع الا الى الجمل. فمما يرجع الى الآحاد مثل صفات النفس : ككون الجوهر جوهرًا ، والسواد سوادًا ، فانه يستحق هذه الصفات الآحاد كما تستحقها الجمل^{١٥٥}، ومثل الوجود، فانه يوصف به كل جزء كما يوصف به الجمل وما شبه ذلك . و اما ما يرجع الى الجمل فعلى ا ضربين : احدهما يرجع الى الجملة لشيء^{١٥٦} يرجع الى المواضع، والآخر يرجع اليها ، لان رجوعها الى الآحاد مستحيل . فالاول مثل كون الكلام خبرًا او امرًا او نهيًا^{١٥٦}، فان هذه الصفات ترجع الى الجمل لشيء^{١٥٦} يرجع الى المواضع لا انه يستحيل ذلك فيه .

والثاني ما لا يوصف به الا الحي ، وذلك نحو قولنا : حيٌّ و قادر وعالم ومعتقد ومريد وكاره ومدرك وسميع وبصير و غنيٌّ و ناظر و ظان و مشهيٌّ و نافر . و كل صفة من الصفات، فلا بد لها من حكم ذاتية كانت او معنوية :

فحكم صفة النفس ان يماثل بها الموصوف ما يماثله، ويخالف ما يخالفه

^{١٥٧} و يضاد ما يضاده :

- | | |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| ١٥٤- ب: و احوالها ! | ١٥٣- الف: بقائه ! |
| ١٥٦- ب: خبراً و امرأ و نهياً . | ١٥٥- الف: يستحق . |
| | ١٥٧- الف: مماثلة و يخالف مخالفة ! |

فالمثلان ١٥٨ ماسدّ احدهما مسدّ صاحبه، وقام مقامه فما يرجع الى ذاتهما . والمختلفان مالايسدّ احدهما مسدّ صاحبه، ولا يقوم مقامه فيما يرجع الى ذاتهما . والضدّان: ما كان كل واحد منهما بالعكس من صفة صاحبه فيما يرجع الى ذاتهما .

والتضاد على ثلاثة اضرب : تضاد على الوجود ، و تضاد على المحل ، وتضاد على الجملة : فالتضاد على الوجود هو تضاد الفناء والجواهر، والتضاد على المحل هو تضاد الحركة والسكون والسواد والبياض وما شاكل ذلك. والتضاد على الجملة مثل تضاد القدرة والعجز عند من اثبتته معنى ، و تضاد العلم والجهل، والارادة والكراهة والشهوة والنفار .

و حكم مقتضى صفة النفس اما التحييز ١٥٩ فحكمه صحّة التنقل ١٦٠ في الجهات، و احتمال الاعراض ١٦١. و حكم ماله تعلق هو التعلق المخصوص الذي يحصل للاعتقاد ١٦٢ ، او الظنّ ، او الارادة والكراهة .

و حكم الوجود هو ظهور مقتضى صفة النفس معه، وان شئت قلت: انه ما يصبّح التأثير به او فيه على وجه .

و حكم الحيّ ان لا يستحيل ان يكون عالماً قادراً .

و حكم القادر صحّة الفعل منه على بعض الوجوه .

و حكم العالم، صحّة احكام ما وصف بالقدرة عليه اما تحقيقاً او

تقديرأ .

١٥٩ - ب: اما التحييز !

١٦١ - الف: العرض .

١٥٨ - الف: فالمتماثل .

١٦٠ - ب: التنفل !

١٦٢ - ب: يحصل الاعتقاد .

وحكم المرید هو صفة تأثير احد الوجهين الذين يجوز ان يقع عليهما الفعل تحقيقاً او تقديرأ ، وكذلك حكم كونه كارها .

فاما^{١٦٣} السميع والبصير فانهما يرجعان الى كونه حياً لا آفة به ، وحكم كونه حياً [لا آفة به]^{١٦٤} حكمهما ، فمعناهما انه ممن يجب ان يسمع السموعات و يبصر المبصرات اذا وجدا^{١٦٥} فاما السامع والمبصر فهو المدرك .

وحكم كون المدرك مدركاً ، هو حكم كونه حياً ، لانه كالجزء منه . وقيل ان حكمه ان الغنى والحاجة يتعاقبان عليه ، لان الغنى هو الذى ادرك ما لا يحتاج اليه . وقيل ان حكمه على الواحد^{١٦٦} منا ان يحصل عنده العلم بالمدرك على طريق التفصيل .

فاما الشام والذائق فمعناهما انه قُرب [جسم]^{١٦٧} المشموم والمدوق الى حاسة^{١٦٨} الشم والذوق ، وليس معناهما انه^{١٦٩} مدرك .

واما الغنى فهو الحى الذى ليس بمحتاج ، فهو راجع الى النفى .

واما حكم الشهوة فهو ان يجعل المشتهى لذة .

وحكم النفار ان يجعله الماء .

وحكم الظن ان يقوى عند الظان كون المظنون على ما ظنّه مع تجويزه

١٦٤ - مخصوص ب .

١٦٦ - ب: فى الواحد .

١٦٨ - ب: حاستى .

١٦٣ - ب: واما .

١٦٥ - الف: اذا وجدنا !

١٦٧ - مخصوص ب .

١٦٩ - الف: لانه !

ان يكون على خلافه .

وحكم الناظر ان يؤثر في الاعتقاد الذي يتولد عن النظر فيجعله علماً.

٥- فصل في ذكر مائة العقل وجمل^{١٧٠} من قضاياها

و بيان معنى الأدلّة وما يتبع ذلك

[اعلم ان] ١٧١ العقل عبارة عن مجموع علوم اذا اجتمعت سميت ١٧٢ عقلاً : مثل العلم بوجوب واجبات كثيرة : مثل ردّ الوديعة ، و شكر المنعم ، والانصاف ، و قبح قبائح كثيرة : مثل الظلم والكذب والعبث ، و حسن كثير من المحسنات : مثل العدل ١٧٣ والاحسان والصدق ، و مثل العلم بقصد المخاطبين و تعلق الفعل بالفاعل و مثل العلم بالمدركات مع ارتفاع الموانع و زوال اللبس ، و غير ذلك .

و سمّيت هذه العلوم عقلاً لامرين :

احدهما ، ان يكون لمكانها يمتنع من القبائح العقلية ، و يفعل لها واجباتها تشبيهاً بعقل الناقة ، والثاني ان العلوم الاستدلالية لا يصح حصولها الا بعد تقدمها ، فهي مرتبطة ١٧٤ بها ، فسميت عقلاً تشبيهاً ايضاً بعقل الناقة . وقضايا العقول ثلاثة : واجب و جازي و مستحيل .

فالواجب ما لا بد من حصوله على كل حال ، مثل وجود القديم في الازل ، و مثل صفات الاجناس و غير ذلك . والجائز هو ما يجوز حصوله و ان

١٧٠- ب: و جملة .

١٧١- مخصوص ب .

١٧٢- الف: سمى .

١٧٣- ب: مثل التفضّل .

١٧٤- الف: مرتبة !

لا يحصل . وهو جميع الامور المتجددة ، فانها يجوز ان لا يتجدد، اما بان لا يختارها فاعلمها او لا يختار ما يوجبها .

والمستحيل هو الذى لا يجوز حصوله على وجه، مثل انقلاب صفات الاجناس ، و مثل اجتماع الضدين على وجه يتضادان، و كون الجسمين فى مكان واحد فى وقت واحد، و كون الجسم الواحد فى مكانين فى حالة واحدة .

والموجبات على ضربين : معنى، و صفة .

فالمعنى على ضربين : احدهما يوجب صفةً لغيره ، فيسمى علّة ، والآخر يوجب ذاتاً آخر فيسمى سبباً . و فى الناس من يسمّى السبب علّة، والعلّة معنى .

والصفة على ضربين : احدهما يوجب صفة بشرط الوجود، فيسمى تلك صفة الذات . والآخرى يوجب صفة اخرى بشرط امر منفصل، فيسمى مقتضياً . و ذلك نحو كون الحيّ حياً، فانه يقتضى كونه مدركاً بشرط وجود المدرك ، و ربّما عبّر عن صفة الذات بانها مقتضية" ايضا .

والحق هو ما علم صحته سواء علم ذلك بدليل، او بغير دليل .

والصحيح هو الحق بعينه .

والباطل هو ما علم فساده .

والفاسد هو الباطل بعينه .

والحجّة هى الدلالة ، و يسمى ايضا برهاناً .

والدلالة ما امكن الاستدلال بها مع قصد فاعلمها الى ذلك . و تسمى

الشبهة دلالة مجازاً . والدال من فعل الدلالة . والمدلول هو الذي نصبت له الدلالة . والمدلول عليه هو الحكم المطلوب بالدلالة . والدليل هو فاعل الدلالة، و ربّما عبّر بالدليل عن الدلالة .

والاستدلال يعبّر به عن شيئين : احدهما عن طلب الدلالة، والآخر عن النظر في الدلالة طلباً لما يفضى اليه .

والمستدل هو الناظر ، والمستدل به هو الدلالة، والمستدل عليه هو الحكم المطلوب . ولا يطلق على شيء من هذه اللفاظ الاّ بعد حصول الاستدلال .

والامارة ما يقتضى غلبة الظن بضرب من اعتبار العادة و غير ذلك، و ليست موجبةً للظنّ .

والشبهة ما يتصور بصورة الدلالة، ولا يكون كذلك .
والمحل لا يكون الاّ جوهرًا، والحال لا يكون الاّ عرضاً .
وحد الحلول هو الموجود بحيث لو انتقل المحل لظن معه انتقال الحال .

٦- فصل في ذكر حقيقة الفعل وبيان اقسامه

الفعل ما وجد بعد ان كان مقدوراً . والفاعل من ١٧٥ وجد مقدوره .
والفعل على ثلاثة اقسام : مخترع ، و حده ما ابتدئ في غير محل القدرة عليه ، ولا يقدر عليه غير الله تعالى، و مباشر ١٧٦ وحده ما ابتدئ في محل القدرة عليه، ولا يصح وقوعه من القديم [تعالى] ١٧٧ و متولد ١٧٨،

١٧٦- ب: والمباشر .

١٧٥- الف: ما وجد .

١٧٨- ب: والمتولد .

١٧٧- مخصوص ب .

وحدّه ما وقع بحسب غيره ، و يصح وقوعه من القديم تعالى و منا . وهو على ضربين : احدهما يتولد في حال وجود السبب ، والآخر يتأخر [عنه] ١٧٩ و ينقسم قسمين آخرين : احدهما يوجد في محل السبب ، وهو كل ما يتولد عن سبب لاجهة له ، مثل الكون والنظر ١٨٠ والثاني يتعدى محل ١٨١ السبب ، ولا سبب له الا الاعتماد . و يصح وقوعه من القديم تعالى [ومنا] ١٨٢ والفعل على ضربين : احدهما لاصفة له زائدة على حدوثه ، والآخر له صفة زائدة على حدوثه .

فالاول حركات السّاهى والنائم وسكناتها ١٨٣ التي لا يتعداه او كلامهما و فعل غير العقلاء عند من لم يصف افعالهم بالحسن والقبح .
وما له صفة زائدة على حدوثه على ضربين : حسن و قبيح .
فالحسن على ضربين :

احدهما ليس له صفة زائدة على حسنه ، والآخر له صفة زائدة على حسنه . فالاول هو الموصوف بانّه مباح ، وحدّه ان لا يستحق به المدح والذم ، فعلاً كان او تركاً . الاّ انّه لا يوصف بذلك الاّ اذا علم ١٨٤ فاعله ذلك ، او دل عليه ، و يسمّى ذلك في الشرع حلالاً و طلقاً .
وما له صفة زائدة على حسنه على ضربين :

احدهما يستحق المدح بفعله ، ولا يستحق الذم بتركه فيسمى ١٨٥ ذلك

- | | |
|----------------------|-------------------|
| ١٧٩ - مخصوص ب . | ١٨٠ - الف: الفطر |
| ١٨١ - ب: عن محل | ١٨٢ - مخصوص ب |
| ١٨٣ - الف: وسكناته ! | ١٨٤ - ب: اذا اعلم |
| ١٨٥ - ب: يسمى | |

ندباً، ويسمى أيضاً في الشرع نفلًا و تطوعاً . فان كان نفعاً واصلًا الى الغير سمي تفضلاً و احساناً ، ولا يسمى ندباً، الا بشرط الاعلام او التمكين ١٨٦ حسب ما قلناه في المباح .

والآخر يستحق المدح بفعله، و يستحق الذم بتركه، فيسمى ١٨٧ ذلك واجباً، وهو على ضربين : احدهما اذا لم يفعله بعينه، استحق الذم، فيسمى ذلك واجباً معيناً و مضيئاً ١٨٨ ، والآخر اذا ١٨٩ لم يفعله، ولا ما يقوم مقامه استحق الذم ، فيسمى ذلك واجباً مخيراً فيه .

و ينقسم الواجب قسمين ١٩٠ آخرين : احدهما تقوم فعل غيره مقامه، والآخر لا يقوم فعل غيره مقامه . فالاول يسمى فروض الكفايات ١٩١ ، والآخر يسمى فروض الاعيان ١٩٢ ، و يسمى الواجب مفروضاً، و فرضاً ١٩٣ و مكتوباً في الشرع، ولا يسمى بذلك الا بشرط الاعلام و التمكين ١٩٤ من العلم حسب ما قدمناه .

واما القبيح فهو قسم واحد ١٩٥ وهو ما يستحق الذم بفعله، ويسمى في الشرع محظوراً ١٩٦ و ممنوعاً ١٩٧ وفي الناس من قال : حد القبيح

١٨٧- ب: ويسمى

١٨٩- الف: والّا اذا

١٩١- ب: من فرض الكفايات

١٩٣- الف: وفروضاً

١٩٥- ب: فقسم واحد

١٩٧- ب: وممنوعاً منه

١٨٦- ب: و التمكن

١٨٨- ب: مضيئاً ومعيناً

١٩٠- الف: على قسمين

١٩٢- ب: من فرض الأعيان

١٩٤- ب: او التمكين

١٩٦- ب: محظوراً!

ما يستحق ١٩٨ الذم بفعله على بعض الوجوه احترازاً مما يقع محبطاً . هذا على مذهب من قال بالاحباط . فامّا على مذهبنا فلا يحتاج اليه .
واما المكروه في موجب العقل، فلا يسمّى به الا القبيح، ويقال في الشرع [الما] ١٩٩ الأولى تركه انّه مكروه، و ان لم يكن قبيحاً .
و اما المسنون فهو ما توالى فعله ممن سنّه وامر به ٢٠٠ . وربما كان واجباً او نفلاً . فهذه جملة كافية فيما قصدناه ٢٠١، فان شرح ما او مانا اليه و ايضاحه يطول ، و انما حصرنا ما ذكرناه ليستأنس [المبتدى] ٢٠٢ بالالفاظ المتداولة بين المتكلمين فاذا آنس بها و توسط علم الكلام لم يخف عليه شىء مما ينظر ٢٠٣ [فيه ان شاء الله تعالى وحده] .

تمت المقدمة بحمد الله و منّه و حسن توفيقه وهى
من املاء الشيخ الامام موفق الدين ابى جعفر
محمد بن الحسين (كذا) بن على الطوسى
رضى الله عنه و برد مضجعه ٢٠٤

-
- ١٩٨- ب: ما استحق
١٩٩- مخصوص ب
٢٠٠- او امر به
٢٠١- الف: فيمن قصدناه!
٢٠٢- مخصوص ب
٢٠٣- مخصوص ب
٢٠٤- در الف، بجای این جمله چنین است: تمّ الكتاب بحمد الله و حسن معونته و عظيم توفيقه و جميل صنعه، وصلواته على محمد و على آله الطيبين الطاهرين

نسو لله الرحمن الرحيم رب ورب
 الحمد لله رب العالمين وصلواته على نبيه محمد
 وعترته الطاهرين سألتم الله لكم الله اطلاقا
 تشمل على ذكر الالفاظ المتداولة بين المتكلمين
 ويبلغ لغواهم منها فليعلم مواضع مخصوصة
 ليستطرر موجب اللغة ومن نظر في كلامهم ولا
 يعرف مواضعهم لم يحظ بطائل ولا اوقف على
 مؤلدهم ثم نظر بعد ذلك في الفاظهم حصصا بعينه
 فثبت منيته ولنا بحسبكم الى ما سألتم مستعينا بالله
 ومن كل عليه وهو جيبى ونعم الوكيل كما ثم اذكر
 بعد ذلك حصر الاجناس التي وكلوا في اثباتها ما انفروا
 به وما اختلفوا واذل جمل من احكامها واعقب بذكر
 جمل يشمل على حقيقة الصفات ويبيان اقسامها وانقيدها
 لسحقها وقها ويبيان احكامها على طريقتين الاجاز والاختصار
 ما جعفر رحمه وكثير منفعته **فصل**
 في ذكر اعم الاسماء الجارية بينهم واحصاها وما يتبع
 اعم الاسماء في مواضعهم قولهم مضمنا ومخبر عنه
 او منصور ومخبر بذلك انه ما يصح لو يعقل او غير
 او يذكر وانما كان ذلك اعم الاسماء لا يرفع على ما صو
 صحح في نفسه وما هو فاسد ثم بعد ذلك قولهم طوم
 وهو اخص من الدول لان كل طوم معتقد ويصح ذكره

١- صورة فتوغرافية من المقدمة في الكلام نسخة (الف)

من مخطوطات مكتبة الملك، ب طهران

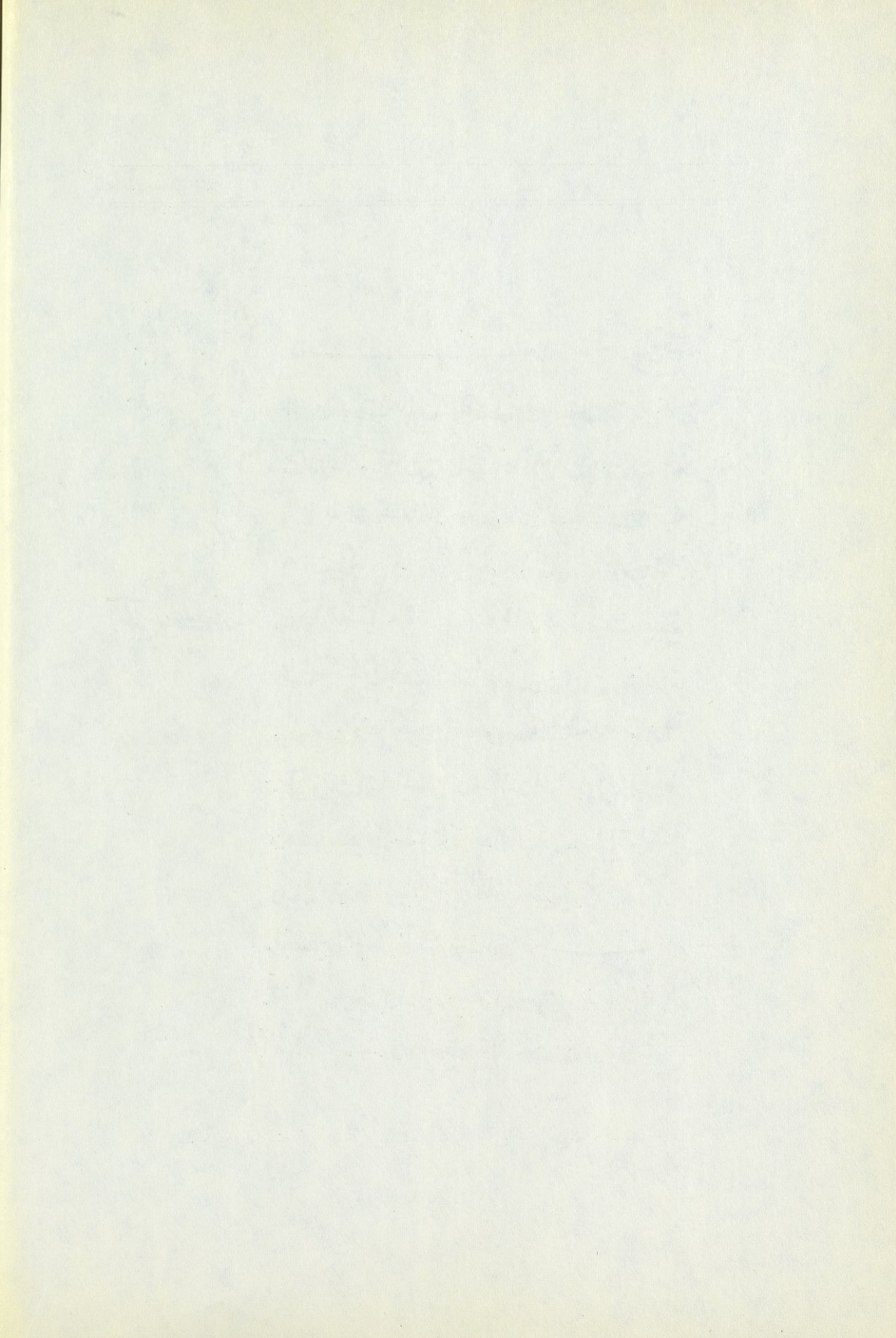
استعير
لمرأة الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على خير خلقه محمد وآله الطاهرين
 سألتكم أيكم لسلامة مقديته تشتمل على ذكر الألفاظ التبدلية التي
 وبإيرادها فهم منها فان لم توضع في موضعها لبطح حجب اللغة
 فمن نظر في كتابهم وكلامهم ولا يعرف مواضعهم في الخط جازين
 واذ اوقف على مرادهم ثم نظر بعد ذلك الفاعل حصلت بنت
 وقت نبوته وانا بحسبكم الى ما سألتكم مستعينا بالله وتوكلنا
 وهو جسد ونم الوكيل ثم اذكر بعد ذلك في الجاهل الى
 تعلقوا في اشياء ما انفقوا فيه وما اختلفوا وادركوا جلالها
 واقب بذكر جمل تشتمل على حقيقة الصفات وبإيرادها
 وكيفية استحقاقها بإيرادها على غاية من الجواز والاختصار
 ما يصغر حجمه ويكثر نفعه ان شاء الله
 في ذكر أئمة اسماء الجارية بينهم واخصها وما يتبع ذلك
 أمم الأسماء في موضوعاتهم ولم نعتقد او نبرهنه

من
 مواضع
 من
 مواضع
 من
 مواضع

بجانب حاجت وطرود
 كراهة

الاعمال



رسالة فى شرح حدود الالفاظ المستعملة
على اسان المتكلمين بترتيب حروف الهجاء
على سبيل الايجاز

بسم الله الرحمن الرحيم

سألت حرس الله توفيقك املاء مختصر يحوى على شرح حدود الالفاظ
المصطلحة بين المتكلمين من الامامية على ما يقتضى قواعد عقايدهم بوجيز
من اللفظ، فاجبت الى ذلك وامليت مختصرا لا يتصور عن المسترشد على
اقل منه، رتبته على سياق حروف الهجاء من الالف الى الياء مستعينا بالله .

الألف :

الألف له ذات متصفة بالقادرية على اصول النعم .
اصول النعم : الحياة، والقدرة، والشهوة، والنفرة، وخلق المشتبهات
والتمكين من المشتبهات .
الايمان : معرفة الله، ومعرفة النبى (ص)، ومعرفة الأئمة (ع) بشرايطها
و اركانها المعتمدة فى اصول الدين .
الاسلام : الانقياد للاحكام الشرعية .
الاول : هو القديم .
الامر : هو قول القايل لمن هو دونه «افعل» .

- الاعتقاد : ارتباط الشيء بالقلب، أمّا عن دليل فيسمّى ذلك الاعتقاد
علماء، و أمّا عن شبهة فيسمّى جهلاً. و أمّا عن قول الغير بلا حجة
فيسمى تقليدًا، و أمّا عن خطور من غير سبب فيسمّى تنجيتًا .
- الاجتماع : كونان يحصلان في جوهرين متجاورين .
- الاقتران : كونان يحصلان في جوهرين متباعدين .
- الاعتماد : معنى اوجب كون محلّه مدافعا لما يماسّه .
- الاحباط : عند من يثبته، اسقاط الثواب بالعقاب .
- الامارة : ما يكون النظر فيه مفضيا الى غلبة الظنّ .
- الارادة : يوجب كون الغير مريداً .
- الالغاء : ما يقوى الداعى الى ان يفعل، او ان لا يفعل على وجه يخرج
بذلك من ان يكون مستحقاً للمدح او الذم .
- الانسان : هو المصوّر بهذه الصورة المخصوصة .
- الامامة : التقدم لامر الجماعة .
- الامة المصدّقون بالرسول .
- اجماع الامة : اشتراكهم في قول او فعل في وقت واحد .
- الالهام : هو العلم الضروري .
- الاستدلال : مشترك بين النظر في الدلالة، وبين طلب الدليل .
- الاعتراض : محاولة افساد مقاله المستدل .
- الاحتراز : تقييد الكلام بوجه لا يتوجه لاجله على الدليل الاعتراض
او على الحد الانتقاض .

الانقطاع : ظهور عجز المناظر .
 الانتقال في المناظرة : الرجوع عن الاستدلال الى الاعتراض، و عن
 الاعتراض الى الاستدلال، وايّهما وقع، فقد دل على الانقطاع .
 والانتقال في الجواهر : شغل جهة و فراغ جهة .

الباء :

البقاء : استمرار الوجود .
 الباقي ما يستمر وجوده وقتين فصاعداً .
 البصير : من يصحّ منه ادراك المبصرات عند وجودها .
 البدعة : كل محدث غير مأثور عن السلف .
 الباطل : الاثبات له عند الفحص .

الناء :

التأليف : معنى صار به الجوهران متجاوزين .
 التقليد : قبول قول الغير من غير حجة .
 التنحيث : ان سبق الى اعتقاد من غير ان يكون هناك وجه يدعو
 اليه، نحو ان نعتقد مثلاً ان جبرئيل (ع) الساعة في بيت المعمور .
 التكليف : ارادة الفعل الشاق من الغير او كراهة ان لا يفعل بشرط
 الاعلام .
 التوفيق : اذا فعله الله تعالى بالمكلف يختار عنده الطاعة، و لولاه
 لكان لا يختار .
 التعليل : تعليق الحكم بما يؤثر فيه .

التوحيد : العلم بان لاثاني مع الله تعالى في الهيئة .
 التكفير : عند المعتزلة، اسقاط العقاب اليسير بالثواب الكثير .
 التوبة : الندم على ماضى، والعزم على ان لا يعود الا تيان بمثله
 فى المستقبل .

الشاء :

الثواب : النفع المستحق على سبيل التعظيم .
 الثقل : الاعتماد اللازم سفلا .
 الثنوى : القايل بالهين قديمين نور و ظلمة .

الجيم :

الجسم : الطويل العريض العميق .
 الجوهر : ماله قدر من المساحة لا يكون اقل من الجزء .
 [الجزء] : ما يتوقف عليه تمام الماهية .
 الجهة : عبارة عن فراغ اذا وجد فيه الجوهر يشغله و يمنع غيره
 بحيث هو .
 الجهل : اعتقاد لو كان له متعلق، لكان معتقده على خلاف ما هو به .
 الجواب : اخبار سبقه استخبار .

الحاء :

الحادث : ما تجدد فى الحال وجوده .
 الحسن : ما للعالم به ان يفعله .
 الحركة : ما يوجب كون الجوهر فى جهة عقيب كونه فى جهة اخرى .

الحياة : معنى يوجب كون الواحد من الحيوانات حيّاً .

الحال : ما يعلم الذات عليه .

الحكم : ما يصدر عن الاحوال و يتميز .

الخاء :

الخير : النفع الحسن .

الخط : ما يقال للجوهريين اذا اتصل احدهما بالآخر و حصل بينهما طول .

الخبر : ما يتطرق اليه التصديق والتكذيب .

الخوف : هو الظنّ لنزول ضرر او فوات نفع عنه في المستقبل .

الخاطر : الكلام الخفى يرد على المكلف من خارج .

الدال :

الداعى : ما لاجله يختار القادر الفعل .

الدين : الاسلام .

الدهرى : من يقول بقدم العالم ونفى المؤثر اصلاً .

الدليل : الدلالة وهى ما اذا نظر الناظر فيها اوصله الى العلم بالغير

اذا كان فاعله قصد به وجه الاستدلال، وقد يراد بالدليل فاعل

الدلالة .

الذال :

الذمّ : الخبر الذى ينسب عن انصاب حال الغير مع القصد الى-

الاستحقاق به .

الذات : ما يصح ان يعلم و يخبر عنه .

الراء :

الروح : النفس الذى يتردد فى الحى .

الريح : الهواء المتحرك .

الرزق : ما يصح ان ينتفع به ، وليس لغيره منعه منه .

الزاء :

الزاوية : ملتقى الخطين .

الزمان : مقدار معين من مقادير حركات الافلاك .

السين :

السنة : كل فعل اذام الرسول عليه ذلك ؟ [على ذلك ظ] .

السكون : معنى يوجب كون الجوهر فى جهة عقب كونه فيها .

سكون النفس : التفرقة التى يجدها الانسان من نفسه بين ان يعتقد

كون زيد فى الدار مشاهدة و بين ان يعتقد كونه فيها بخبر واحد

من افناء الناس .

السهو : خطأ من غفلة .

السمع : ان يصح ان يدرك الاصوات اذا وجدت .

السؤال : مشترك بين طلب العلم و طلب المال .

الشين :

الشبهة : حالة للنظرية يتميِّز فيها له احد الجائزين عن الآخر .

الشكر : اعتراف بنعمة المنعم مع القصد الى تعظيمه .

الشيء^٤ : هو الذات، وهو ما يصح ان يعلم و يخبر [عنه ظ] عند من يثبت

المعدوم .

- ومن لم يقل بذلك، فالشيء عنده هو الموجود .
 الشكّ : اعتدال تقيضين عند الانسان .
 الشرط : كل امر يتوقف الحكم عليه نفيًا او اثباتًا .

الصاد :

- الصفة : ما عليه الذات .
 الصوت : ما يسمع من الهواء المنضغط امّا عن فزع بعنف، او قلع
 بشدة .
 الصدى ١ : يرجع من مكان و يفعل بحالة النطق .
 الصدق : الخبر الذي لو كان له متناول لكان على ماتناوله .
 الصديق : من يصادق غيره و يصاعده و يمتنع من مخالفته .
 الصارف : ماله ولاجله لا يختار الفاعل الفعل .

الضاد :

- الضدّان : على الحقيقة هما المتنافيان في الوجود تنافياً بالذات
 مثاله : الفناء والجواهر وقد يطلق لفظه التضاد فيما يتنافيان بشرط
 اتحاد المحل نحو السّواد والبياض، وقد يطلق فيما يتنافيان بشرط
 اتحاد الجملة نحو العلم والجهل .

الطاء :

- الطاعة : امتثال حكم الغير .
 الطبع : سجية الانسان ، والحكماء يعتبرون بذلك عن خاصّة الاشياء،
 كاحراق النار، والتبريد للثلج .

الظلم :

- الظلم : كل مضرّة ليس لفاعلها ان يفعلها .
الظنّ : ما يرجح احد الجائزين على الآخر .

العين :

- العالم : عبارة عن السموات والأرض و بينهما .
العرض : يجب لبثه كلبث الاجسام ؟ .
العوض : النفع المستحق لاعلى وجه التعظيم .
العلم : ما يقتضى سكون النفس .
العقل : عبارة عن مجموع علوم ضرورية اذ خلقها الله تعالى فى الانسان
صح منه تكليفه، وهى بجملتها عشرة :
اولها : علم الانسان بنفسه وبكثير من احواله التى يجد كونه عليها .
وثانيها : علمه بما يدركه مع ارتفاع اللبس .
وثالثها : علمه بانتفاء مالا يدركه من الاشياء المدركة مع سلامة
الاحوال .
ورابعها : علمه بانّه لو كان لادركه .
 وخامسها : علمه بان الذات لا يخلوا من ان يكون على صفة او
لا يكون عليها .
وسادسها : علمه بالأمور الاختيارية كالعلم بانّ الزجاج ينكسر
بالحديد، وان القطن يحترق بالنار .
وسابعها : علمه بتعلق الفعل بالفاعل على سبيل الجملة .

- وثامنها : علمه بمقاصد المخاطبين بعد الوقوف على المواضع .
 وتاسعها : علمه بالامور الجليلة التي جرت عليه مع قرب العهد بها .
 وعاشرها : علمه بقبح كثير من المقبحات وحسن كثير من المحسنات
 ووجوب كثير من الواجبات .
 العالِم : من صح منه الفعل المحكم على وجه المنفعة المقصودة .
 العصمة : ما يمتنع المكلف عنده من فعل القبيح ، ولولاه لما امتنع .
 العلّة : معنى تؤثّر في ايجاب الصفة للغير .
 العدل : كل فعل حسن يفعل بالغير لينتفع بها ويضرّ به .

الغين :

- الغنى : يطلق على وجهين :
 احدهما : ارتفاع الحاجات مطلقا ، وليس ذلك الاّ لله تعالى .
 والثاني : قلة الحاجة ، لقوله تعالى « ووجدك عائلا فاغنى » .
 الغمّ : العلم او الاعتقاد او الظنّ لنزول ضرر به ، او فوات نفع عنه
 حالا او مآلا .

الفاء :

- الفعل : موجود مسبوق بعدم وجودا مرتباً على الصحة .
 الفقه : العلم باحكام الشرايع .
 الفلك : المدار الذي تدور عليه الكواكب .
 الفريضة : كل واجب بيّن (بيّن) قدره لمن وجب عليه .
 الفناء : عند من يشبته معنى اذا وجد طارياً على الجوهر نفاه .

القاف :

القديم : ما لا اول لوجوده، وقد يتجوز فيما سبق وجوده زماناً طويلاً .
 القبيح : ما للعالم ان لا يفعله .
 القادر : من صح منه الفعل .
 القدرة : معنى توجب كون الذات قادراً .
 القضاء : الحكم، كقوله تعالى «والله يقضى بالحق» . والقضاء :
 اعلام الخلق، كقوله تعالى «وقضينا الى بنى اسرائيل» . والقضاء : الخلق،
 كقوله تعالى «ففضيهن سبع سموات» . والقضاء : الامر كقوله تعالى «وقضى
 ربك الا- تعبدوا الا- اياه» .
 والقدر : المشترك بين الخلق والتقدير .

الكاف :

الكلام : ما انتظم من حرفين فصاعداً من هذه الحروف المعقولة اذا
 وقعت ممن يصح منه او من قبيله الافادة، و عند المتكلمين،
 الكلام : صناعة علمية بها ينظر صاحبها فى تحقيق العلم بالصنع
 والصانع، وما يجوز عليها وما لا يجوز .
 الكفر : تكذيب الرسول بشىء مما جاء به، والكافر من حصل [فيه]
 هذه الصفة .

الكون : معنى يوجب حصول الجوهر فى جهة دون جهة .

الكائن : الحاصل على هذا الوجه .

الكذب : الخبر الذى لو كان له متناول، لم يكن على متناوله .

الكسب : ايجاد الفعل لاختلاف منفعة، او دفع مضرة .

اللام :

اللون : معنى اذا وجد فى محل، اوجب كونه على هيئة مخصوصة.

اللغة : كل كلام وقعت عليه مواضع جيل من الناس .

اللطف : مادعا الى فعل الطاعة، او صرف عن المعصية .

لم يزل : عبارة عن نفى الاولوية .

لا يزال : عبارة ممن نفى الآخريّة .

الميم :

المحدث : ما وجد بعد ان كان معدوماً .

المباح : كل فعل حسن لا يختص بحكم زائد على حسنه بشرط الاعلام.

المؤمن : العارف بالله و رسوله والائمة عليهم السلام .

المسلم : المنقاد لاحكام الشرعية .

المعصية : مخالفة حكم الغير .

المعروف : كل فعل حسن يختص بحكم زائد على حسنه، وهو امّا

واجب او مندوب .

المنكر : كل فعل قبيح عرف فاعله قبحه .

المتحيز : كل شاغل للجهة اى جهة كانت .

المحاذاة : ما يعبر بها عن جهة .

المتحرك : الكاين فى جهة عقيب جهة كونه فى جهة اخرى .

المكان : كل ما نقل (ينقل) الجسم و يمنع نقله عن توليد الهوى فيه .

- المستحيل : ما لا يتصور وقوعه .
- الممكن : ما جاز وقوعه و جاز لا وقوعه .
- المناقضة : ان ياتي بلفظين يقتضى احدهما نفى ما يقتضى الاخر اثباته،
والوجه، والوقت والطريقة واحدة .
- المعارضة : مقابلة دليل بدليل .
- المثلان : ما ينوب احدهما مناب الاخر فيما يرجع الى ذاتيهما .
- المبتداء : المحدث الذي لم يتقدمه الحدوث .
- المخترع : كل فعل يتبدعه القادر في الخارج من ذاته .
- المباشر : ما يتبدأ بالقدرة في محلها .
- المتولد : ما حدث عن فعل آخر خارجا عن محل القدرة .
- المجارمة : عبارة عن كوين في محلين لا يصح ان لا يكون بينهما
ثالث، والمضارمة نقيضها .
- المواضعة : ان يتفق اثنان او اكثرهما على انهم اذا قالوا كيت كيت،
كان المراد به كذا و كذا .
- المتكلم : من وقع منه الكلام وليس له يكونه متكلما (؟) و انما
المتكلم الفاعل على الكلام . ونظيره الخالق والرازق والمحدث .
والمكلم : اخص من المتكلم، وقد قيل ان المخاطب اخص من المتكلم .
- المحكم : الفعل المرتب في الحدوث على وجه لا ياتي ذلك من كل قادر .
- المؤيد : من يصح منه ايقاع الفعل على وجه دون وجه .
- الموازنة : عند ابي هاشم مقابلة الثواب والعقاب لاسقاط الاقل

بالاكثر .

الموافاة : عند بعض المرجئة ان الوعد والوعيد لا يتوجهان الا ان يوافق يوم القيمة بايمان و كفر .

المجاز : استعمال اللفظ في غير ماوضع له في الاصل والحقيقة في مقابلته استعمال اللفظ في ماوضع له في الاصل .

المعلول : الحكم الذى يوثر فيه العلة . وقيل : المعلول الذات التى توجب بها الصفة .

المعلل : كل حكم او صفة يفعل التعليل، والا مملوك (؟) يقارب التعليل .

الموجب : العلة المؤثرة التى تلازمه المعلول .

المقتضى : المؤثر اذا كان المؤثر والمتأثر يرجعان الى ذات واحدة .
المسبب للسبب : كالمعلول للعلة الا ان السبب يكون ذاتا والمعلول صفة كالعلم والنظر والحركة والمتحركة .

المناظرة : المفاوضة على سبيل الجدل .

المعجز : كل فعل خارق العادة يظهر على الغير عقيب دعواه بحيث يتعذر على العباد الايمان بمثله فى الجنس او فى الوقوع على ذلك الوجه .

الموت : تعطيل البدن عن حلية الحياة .

النون :

الندب : ما يستحق المدح على فعله، ولا يستحق الذم على ان لا يفعل .

النهار : اسم يقع على مدة امتداد الضياء من طلوع الفجر الى غارب
قرص الشمس .

النظر : لفظه مشتركة بين معان كثيرة، والمراد به عند المتكلمين :
هو الفكر والبحث عن الدلائل العقلية .

النهى : قول القايل لغيره لاتفعل .

النعمة : كل منفعة حسنة توصله الى الغير، ويكون غرضك الاحسان عليه .

النصّ : كل خطاب يمكن ان يعلم المراد من ظاهره .

النوع : اللفظ الاعمّ يتناول اجناساً كثيرة، مثاله قولنا لون فانه يطلق
على البياض والسواد والحمرة و غيرها .

النبي : البشر المرسل من قبل الله الى الخلق، والرسول اعم من النبي،
لانه يشمل البشر والملك .

الواو :

الواجب : ما لاخلاق به مدخل في استحقاق الذم على بعض الوجوه .

الوعد : خبر عن نفع يوصل الى الغير في المستقبل .

الوعيد : خبر عن شر يوصل الى الغير في المستقبل .

الوقت : نهاية الزمان المفروض للعمل . وقيل : الوقت هو الحادث او
ماكان في تقدير الحادث . وهو يعرف المرء حال غيره به ،
وكذلك المدّة .

الوسواس : الكلام الخفى الذي يتضمن الدعاء الى العناد .

الهاء :

الهداية : دلالة بلطف .

الهوى : ميل النفس الى ما تجب .

الياء :

اليقين : سكون النفس الى ما يعلمه، و انما يقال فيما يقال يتدبر
واستنباط .

اليأس : انتفاء الطمع .

اليوم : عبارة عن طلوع الشمس الى غروبها، وقيل عن طلوع الفجر
الى غروب الشمس .

اليتم : انقطاع الصبي عن ابيه، والبهيمة عن امها المنقطعة عن ابيها.
الليل : اسم يقع على مدة امتداد الظلام [من اول سقوط ضوء الشمس
الى طلوع الفجر] . والله اعلم .

تمّ المختصر في الحدود بحمد الله تعالى ومنه وهو
مما جمعه القاضي السعيد اشرف الدين صاعد بن
ابى منصور بن صاعد البريدى زاده الله
فيما هو فيه من الراحة والتعيم

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 سَأَلْتُ حَرَسَ رَبِّهِ تَفِيكَ أَمَلًا فَحَصَرَ بِحَتْوِي عَلَى شَرَحِ حُدُودِهَا
 لِمَصْطَلَحِ مِنَ الْكَلِمَاتِ بِمَا يَقْتَضِيهِ قَوَامُ مَقَانِمِ وَجْهِهِ
 مِنَ الْفَطْرِ فَاجْتِثُ الْفَذْلُ وَاسْلَيْتُ فَحَصَرَ لَا يَتَوَدَّرُ مِنَ الْمَرْثَدِ
 عَلَى اقْتِنَمِ وَيَبْتَسُ عَلَى سِياقِ حُرُوفِ الْجَاهِ بِرِ الْفَالِ إِلَى آتِيَانَا
 بِأَنَّ نَعْمًا **الألف** الْإِلَهَاتُ شَصَفَةُ الْقَادِيَةِ عَلَى أَسْوَاقِ
 أَسْوَاقِ النَّعْمِ الْجَيُوعُ وَالْقُدْرَةُ وَالنُّهْجُ وَالْفَقْرُ وَخَلْقُ الشَّمِيَةِ
 وَالتَّكْوُنُ مِنَ الشَّمِيَةِ الْأَيْمَانُ مَعْرُفَةُ اللَّهِ وَمَعْرُفَةُ النَّوْقِ عَلَيْهِمْ مَعْرُفَةُ
 الْأُمَّةِ عَلَيْهِمُ الْبِسْمِ بِشَرَاطِهَا وَأَرْكَانِهَا الْمَعْقُودَةُ ٢ أَسْوَاقِ الْبِسْمِ الْأَكْسَامِ
 الْأَنْتَبِيَّةِ لِأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ الْأَزَلُ وَالْوَقْدُ الْأَمْرُ هُوَ الْقَوْلُ الْقَائِلُ مِنَ
 دُونِهِ إِفْعَلُ لَا عِنْتِقَادَ لِإِتْبَاعِهَا بِالْقَلْبِ وَإِنَّمَا مِنْ دِيلِ نَيْمِي
 ذَلِكَ لِأَمْتِقَادِ عِلْمًا وَإِنَّمَا مِنْ شِمَّةٍ فَيُنْتَقِ جَهْلًا وَإِنَّمَا مِنْ قَوْلِ
 لِأَجْمَعٍ فَيُنْتَقِ تَقْلِيدًا وَإِنَّمَا مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ فَيُنْتَقِ تَخْيِيلًا
 الْأَجْمَعُ كَوْنًا يَحْضُرَانِ ٢ جَوْهَرِيَّ تَجَلُّوْرِيَّ الْأَمْرَاقُ كَوْنًا

أما بالنقصورة فوشق زودنا صبرك الله

شرح العبارات المصطلحة
بين المتكلمين

هذا شرح العبارات المصطلحة

بين المتكلمين

نعم الله الرحمن الرحيم

أصول الكلام هو العلم الذي يبحث فيه عن ذات الله تعالى وصفاته ،
والمبدأ والمعاد على قانون الشرع .

الوجود : هو الكون .

والمعدوم : هو اللاكون .

والماهية : هي مائة اى ما هو فى ذاته و حقيقته .

الواجب الوجود لذاته : هو الماهية المفيضة للوجود لذاتها .

الممكن الوجود : هو الماهية التى لا يفيض الوجود ولا العدم لذاتها .

والممتنع الوجود : هو الماهية المفيضة للعدم لذاتها .

القدم : هو عدم كون الوجود مسبوقةً بالعدم .

والحدوث : هو كون الوجود مسبوقةً له .

والتسلسل : هو ترتيب امور غير متناهية .

الدور : هو توقف الشئ على ما يتوقف عليه من جهة واحدة .

العلة : ما يتوقف عليه الشئ .

الفاعل : ما يصدر منه وجود الشئ .

- الغاية : ما لاجله وجود الشيء .
- والصورة : ما به الشيء بالفعل .
- والمادة : ما به الشيء بالقوة .
- والشرط : ما يتوقف عليه [شيء] ولا يترتب [عليه] من الامور المغايرة للعلل الاربع .
- والعلة التامة : جميع ما يتوقف عليه وجود الشيء .
- والمعلل : ما يتوقف على الشيء في الوجود .
- الجوهر : هو الذي لا يفتقر الى الموضوع في الوجود .
- الموضوع : هو المحل الذي يكون سبباً للحال .
- العرض : هو الذي يفتقر الى الموضوع في الوجود .
- الجسم : هو الجوهر الذي يقبل القسمة من الطول والعرض والعمق .
- الجوهر : هو الذي لا يقبل القسمة اصلاً .
- النفس : هو الجوهر المتعلق بالاجسام تعلق التدبير والتصرف .
- العقل : هو الجوهر المفارق للاجسام المدرك للكليات بذاته ،
والجزئيات بالآلة .
- والتقطة : هي العرض الذي لاجزاء له .
- الطول : هو الذي يقبل القسمة من جهة واحدة فقط .
- العرض : هو الذي يقبل القسمة من جهتين .
- العمق : هو الذي يقبل القسمة من جهات ثلاث .
- الضدان : هما الشئان الوجوديان اللذان لا يجتمعان في زمان واحد

- في محل واحد، من جهة واحدة .
- المتضائفان : هما الشيطان الوجوديان اللذان يتوقف تصور كل منهما على تصور الآخر .
- العدم والملكة : هما الشيطان اللذان احدهما وجودي ، والآخر عدمي من شأنه ان يوصف بالوجودي .
- السلب والايجاب : هما الشيطان اللذان لا يجتمعان في محل واحد في زمان واحد، احدهما وجودي والآخر عدمي ، ليس من شأنه ان ينصف بالوجودي .
- الكم : هو العرض الذي يقبل القسمة واللاقسمة لذاته قبولاً اولياً .
- والكيف : هو العرض الذي لا يقبل القسمة واللاقسمة لذاته قبولاً اولياً، ولا يتوقف تصوره على تصور غيره .
- والأين : هو كون الشيء في المكان .
- والمتى : هو كون الشيء في الزمان .
- والأضافة : هي النسبة المتكررة .
- والملك : هو الذي ينتقل بانتقال صاحبه .
- والوضع : هو الهيئة الحاصلة من نسبة اجزاء الشيء بعضها على بعض، والى الامور الخارجية .
- ان يفعل : هو تأثير الشيء في الغير .
- ان ينفعل : هو تأثر الشيء عن الآخر .
- الزمان : هو مقدار لحرارة الفلك .

- والمكان : ما يتمكن فيه الشيء من توطن الامور الحاوية له .
- [الصفة] : ما تدل على بعض احوال الذات الخارج منها .
- العالم : ما يستدرك شيئاً .
- والحكيم : ما يدرك حقيقة الشيء .
- والمبدأ : ما منه الوجود .
- والرسول : هو الشخص الذي يظهر على يده الامور الخارقة للعادة،
المقارنة بطلب المعارضة .
- والوليّ : هو الذي يظهر على يده الخارق للعادة غير المقارن بطلب
المعارضة .
- والامام : هو الذي يتولّى الرياسة العامة في الدين والدنيا جميعاً .
- والثواب : هو اعطاء ما يلائم الطبع .
- والعقاب : هو اعطاء ما لا يلائم الطبع .
- « والله اعلم بالصواب، وبيده الثواب والعقاب »

فهرست موضوعی

چهار فرهنگنامه کلامی

گردآوری و تنظیم :

محمد رضا توگلی قوچانی

مشهد - ایران

- | | |
|------------------------------|-----------------------------------|
| • الأزل : ١٥٢ | • الأباحة : ١٥٢ |
| • الإستهناء : ١٥٢ | • الأبداع : ١٥٠ |
| • الاستدلال : ١٥١ ، ٢٢٠ | • الأثبات : ١٥٠ |
| • الاستصحاب : ١٥١ | • الأجتماع : ١٩٠ ، ٢٢٠ |
| • الاستنباط : ١٥١ | • الأجتهداد : ١٥٠ |
| • الاستطاعة : ١٥٣ | • الأجل : ١٥٢ |
| • الإستفهام : ١٥١ | • الأجماع : ١٥١ ، ٢٢٠ |
| • الإسلام : ١٥١ ، ٢١٩ | • الآحاد : ١٥٣ |
| • الإصرار : ١٥٢ | • الاحباط : ١٥٣ ، ٢٢٠ |
| • اصول الفقه : ١٥١ | • الاحتراز : ٢٢٠ |
| • اصول الكلام : ٢٣٧ | • الاحساس : ١٥٠ |
| • اصول النعم : ٢١٩ | • الإحسان : ٢١٣ |
| • الإضافة : ٢٣٩ | • الاحلال : ١٥٢ |
| • الاضطراب : ١٥٢ | • الإختراع : ١٥٠ |
| • الإطلاق : ١٥٢ | • الإختيار : ١٥١ ، ٢٠٠ |
| • الاعادة : ١٥٣ | • الادراك : ١٥١ ، ٢٠٠ |
| • الاعتراض : ١٥٢ ، ٢٢٠ ، ٢٢١ | • الإنن : ١٥٢ |
| • الإعتبار : ١٩٨ | • الإرادة : ١٥١ ، ١٩٩ ، ٢٠٢ ، ٢٢٠ |
| • الاعتذار : ١٥٢ | • الاراييح : ١٩١ ، ٢٠٢ |
| • الاعتقاد : ٢٠٣ ، ٢٢٠ | • ازاحة العلة : ١٥٣ |

- الإعتماد : ١٥٢ ، ١٩٢ ، ١٩٣ ، ١٩٤ ، ٢٠٢ ، الأول : ٢١٩ .
- الإيمان : ٢١٩ .
- الإيثار : ٢٠٠ .
- الإقتران : ٢٢٠ .
- الإكراه : ١٥٢ .
- الإلهام : ٢٢٠ .
- الإلوه : ١٥٣ ، ٢١٩ .
- الإلوان : ١٩١ ، ٢٠٣ .
- الإمارة : ١٥٢ ، ٢١١ ، ٢٢٠ .
- الإمام : ٢٤٠ .
- الإمامية : ١٥٣ .
- الإمّة : ٢٢٠ .
- الأمر : ٢١٩ .
- الإنتقال في الجواهر : ٢٢١ .
- الإنتقال في المناظرة : ٢٢٠ .
- الإنسان : ٢٢٠ .
- الانطواء : ٢٠٠ .
- الإنقطاع : ٢٢٠ .
- أن يفعل : ٢٣٩ .
- أن ينفعل : ٢٣٩ .
- الباء
- الباقى : ١٥٣ ، ٢٢١ .
- البخل : ١٥٤ .
- البداء : ١٥٤ .
- البدعة : ١٥٤ ، ٢٢١ .
- البدية : ١٥٤ .
- البرودة : ١٩٢ ، ٢٠٢ .
- البرهان : ١٥٣ .
- البعيرة : ١٥٤ ، ٢٠٨ ، ٢٢١ .
- البعض : ٢٠٠ ، ٢٠٢ .
- البقاء : ١٥٣ ، ٢٠١ ، ٢٢١ .
- البنية : ١٥٤ .
- البيان : ١٥٤ .
- البيع : ١٥٤ .
- التاء
- التأسى : ١٥٤ .
- التأكيد : ١٥٥ .
- التأليف : ١٥٥ ، ١٨٩ ، ٢٠١ ، ٢٠٢ ، ٢٢١ .
- التأويل : ١٥٥ .

- التكفير : ٢٢٢ .
- التكليف : ١٥٥ ، ٢٢١ .
- التمكين : ١٥٥ .
- التمنى : ٢٠١ .
- التنحيات : ١٩٧ ، ٢٢٠ ، ٢٢١ .
- التنفير : ١٥٦ .
- التواضع : ١٥٦ .
- التوبة : ١٥٥ ، ٢٢٢ .
- التوحيد : ١٥٦ ، ٢٢٢ .
- توطين النفس : ٢٠٢ .
- التوفيق : ١٥٦ ، ٢٢٢ .
- الثبوت : ١٥٦ .
- الثقل : ١٩٤ ، ٢٢٢ .
- الثنوى : ٢٢٢ .
- الثواب : ١٥٦ ، ٢٢٢ ، ٢٤٠ .
- الجسيم
- الجائر : ٢١٠ .
- الجثة : ١٥٦ .
- الجدل : ١٥٧ .
- الجزء : ٢٢٢ .
- الجزاء : ١٥٧ .
- الجسم : ١٥٦ ، ١٨٧ ، ٢٢٢ ، ٢٣٨ .
- التحدّي : ١٥٦ .
- التحيّز : ٢٠٧ .
- التخصيص : ١٥٥ .
- التخييل : ١٥٥ .
- التدبير : ١٥٥ .
- التراخي : ١٥٥ .
- التسلسل : ٢٣٧ .
- التشبيه : ١٥٥ .
- التصوّر : ١٥٤ .
- التضادّ : ٢٠٧ .
- التضادّ على الجملة : ٢٠٧ .
- التضادّ على المحل : ٢٠٧ .
- التضادّ على الوجود : ٢٠٧ .
- التطويع : ٢١٣ .
- التعريض : ١٥٤ .
- التعليل : ٢٢١ .
- التفضّل : ٢١٣ .
- التفكّر : ١٥٥ .
- التقدير : ١٥٥ .
- التقريب : ١٥٦ .
- التقليد : ١٥٤ ، ١٩٧ ، ٢٢٠ ، ٢٢١ .
- التقوى :
- التكبّر : ١٥٦ .

- . الحسن : ٢٢٢
 . الحفظ : ١٥٩
 . الحق : ١٥٨ ، ٢١٠
 . الحقيقة : ١٥٩
 . حقيقة الصفات : ٢٠٤
 . حقيقة الفعل و اقسامه : ٢١١ ، ٢١٢
 . الحكم : ١٥٨ ، ٢٢٣
 . الحكيم : ١٥٧ ، ٢٤٠
 . الحكمة : ١٥٧
 . الحلال : ١٥٨ ، ٢١٢
 . الحليم : ١٥٩
 . الحلول : ٢١١
 . الحمد : ١٥٩
 . الحيّ : ١٥٩
 . الحياة : ١٥٨ ، ١٥٩ ، ١٩٥ ، ٢٢٣
 . الحيزّ : ١٥٧
 . الحيوان : ١٥٨
 الخاء
 . الخاطر : ١٦٠
 . الخاصّ : ١٥٩
 . الخداع : ١٦٠
 . الخذلان : ١٦٠
 . الخبر : ١٥٩ ، ٢٢٣
 . الجنس : ١٥٧ ، ١٨٦
 . الجواب : ٢٢٢
 . الجواز : ١٥٧
 . الجود : ١٥٧
 . الجوهر : ١٥٦ ، ١٨٧ ، ٢٢٢ ، ٢٣٨
 . الجهة : ١٩٠ ، ٢٢٢
 . جهة الجوهر : ١٥٧
 . الجهل : ١٥٧ ، ١٩٧ ، ٢٢٠ ، ٢٢٢
 الحاء
 . الحاجة : ١٥٢
 . الحادث : ١٥٧ ، ١٥٨ ، ٢٢٢
 . الحال : ١٥٨ ، ٢١١ ، ٢٢٣
 . الحبّ : ١٥٧
 . الحجة : ١٥٩ ، ٢١٠
 . الحدّ : ١٥٩
 . الحدث : ١٥٧
 . الحدوث : ٢٠١ ، ٢٣٧
 . الحروف : ١٩٤
 . الحرام : ١٥٨
 . الحركة : ١٥٨ ، ١٩٠ ، ٢٢٢
 . الحرارة : ١٩٢ ، ٢٠٢
 . الخسد : ١٥٨
 . الحسّ : ١٥٨

- الدين : ١٦٠ ، ٢٢٣ .
- الذات : ١٦١ ، ٢٢٤ .
- الذكر : ١٦١ .
- الذم : ١٦١ ، ٢٢٣ .
- الذهن : ١٦١ .
- السراء
- الرؤية : ١٦١ .
- الربا : ١٦٢ .
- الرجاء : ١٦١ .
- الرخص : ١٦٢ .
- الرحصة : ١٦٢ .
- الرحمة : ١٦١ .
- الرزق : ١٦١ ، ٢٢٤ .
- الرسول : ٢٤٠ .
- الرضا : ١٦١ ، ١٩٩ ، ٢٠٢ .
- الرطوبة : ١٩٢ .
- الرقّة : ١٦١ .
- الروح : ١٦١ ، ٢٢٤ .
- الريح : ١٦١ ، ٢٢٤ .
- النراء
- الزاوية : ١٦٢ ، ٢٢٤ .
- الزكاة : ١٦٢ .
- الخشية : ١٥٩ .
- الخشونة : ١٨٩ ، ٢٠٢ .
- الخضوع : ١٦٠ .
- الخط : ١٦٠ ، ١٨٧ ، ٢٢٣ .
- الخطاب : ١٥٩ .
- الخفّة : ١٩٤ .
- الخفيف : ١٩٤ .
- الخلق : ١٩٥ .
- الخلود : ١٦٠ .
- الخوف : ٢٢٣ .
- الخير : ٢٢٣ .
- السدال
- الدال : ٢١١ .
- الداعي : ١٦٠ ، ٢٢٣ .
- الدايم : ١٦٠ .
- السنية : ٢٠٢ .
- الدلالة : ٢١١ .
- الدليل : ١٦٠ ، ٢١١ ، ٢٢٣ .
- الدعاء : ١٦٠ .
- الدور : ٢٣٧ .
- الدولة : ١٦٠ .
- الدهري : ٢٢٣ .
- الدهنية : ٢٠٢ .

- الزلة : ۱۶۲ .
- الزمان : ۱۶۲ ، ۲۲۴ ، ۲۳۹ .
- الزنبقية : ۲۰۲ .
- الزوال : ۱۹۰ .
- السين :
- السؤال : ۲۲۴ .
- الساعة : ۱۶۲ .
- السبب : ۱۶۳ .
- السحر : ۱۶۲ .
- السخط : ۲۰۰ .
- السرور : ۱۶۳ ، ۱۸۹ ، ۲۰۲ .
- السطح : ۱۶۲ ، ۱۸۷ .
- السكر : ۱۶۳ .
- السكون : ۱۶۲ ، ۲۲۴ ، ۱۹۰ .
- سكون النفس : ۲۲۴ .
- السكوت : ۱۶۲ .
- السلب والایجاب : ۲۳۹ .
- السمع : ۲۲۴ .
- السميع : ۱۶۲ ، ۲۰۸ .
- السنة : ۱۶۳ ، ۲۲۴ .
- السهو : ۱۶۳ ، ۲۲۴ .
- الشین
- الشيء^۶ : ۱۶۳ ، ۱۸۵ ، ۲۲۴ .
- الشام : ۲۰۸ .
- الشبهة : ۱۶۳ ، ۲۱۱ ، ۲۲۴ .
- الشجاعة : ۱۶۴ .
- الشرع : ۱۶۴ .
- الشرط : ۱۶۳ ، ۲۲۵ ، ۲۳۸ .
- الشعر : ۱۶۴ .
- الشعور : ۱۶۳ .
- الشعاع : ۱۶۳ .
- الشفاعة : ۱۶۳ .
- الشفعة : ۱۶۴ .
- الشك : ۱۶۳ ، ۲۲۵ .
- الشكر : ۱۶۳ ، ۲۲۴ .
- الشم : ۱۶۳ .
- الشهوة : ۱۶۳ ، ۲۰۰ ، ۲۰۳ ، ۲۰۸ .
- الصاد
- الصارف : ۲۲۵ .
- الصادف : ۱۶۴ .
- الصبر : ۱۶۴ .
- الصحيح : ۱۴۶ .
- الصحة : ۱۶۵ .
- الصدق : ۱۶۴ ، ۲۲۵ .
- الصدى : ۲۲۵ .
- الصغيرة : ۱۶۵ .

- الظلم : ١٦٦ ، ٢٢٦ .
- الظلمة : ١٦٦ .
- الظن : ١٦٦ ، ١٩٨ ، ٢٠٣ ، ٢٠٤ ، ٢٠٩ ،
- ٢٢٦ .
- العين
- العادة : ١٦٧ .
- العالم : ١٦٧ ، ١٨٨ ، ٢٠٧ ، ٣٢٦ ، ٢٢٧ ،
- ٢٤٠ .
- العام : ١٦٧ .
- العموم : ١٦٧ .
- العبادة : ١٦٨ .
- العجز : ١٦٧ ، ٢٠٢ ، ٢٠٣ .
- العدل : ١٦٨ ، ٢٢٢ .
- العدم والملكة : ٢٣٩ .
- العرض : ١٦٨ ، ١٨٨ ، ١٩١ ، ٢٢٦ ، ٢٣٨ .
- العزم : ١٦٨ ، ٢٠٠ ، ٢٠٢ .
- العصمة : ١٦٧ ، ٢٢٧ .
- العفو : ١٦٨ .
- العقاب : ١٦٨ ، ٢٤٠ .
- العقل : ١٦٧ ، ٢٠٩ ، ٢٢٦ ، ٢٣٨ .
- العلة : ١٦٨ ، ٢٢٧ ، ٢٣٧ .
- العلة التامة : ٢٣٨ .
- العلم : ١٦٦ ، ١٩٧ ، ٢٢٦ .
- الصفة : ١٦٥ ، ٢١٠ ، ٢٢٥ ، ٢٤٠ .
- صفة الذات : ٢١٠ .
- صفة مقتضى النفس : ٢٠٧ .
- صفات النفس : ٢٠٤ ، ٢٠٦ ، ٢١٠ .
- الصلابة : ٢٠٢ ، ١٦٤ .
- الصواب : ١٦٥ .
- الصوت : ١٩٤ ، ٢٠٣ ، ٢٢٥ .
- الصورة : ٢٣٨ .
- الصوم : ١٦٥ .
- الضاد
- الضدان : ١٦٥ ، ٢٠٧ ، ٢٢٥ ، ٢٣٨ .
- الضرورة : ١٦٥ .
- الضروري : ١٦٥ .
- الضمير : ٢٠٠ .
- الطاء
- الطاعة : ١٦٦ ، ٢٢٥ .
- الطبع : ١٦٦ ، ٢٢٥ .
- الطعوم : ١٩١ ، ٢٠٢ .
- الطلب : ١٦٦ .
- الطلق : ٢١٢ .
- الطول : ١٦٦ ، ١٩١ ، ٢٣٨ .
- الطاء
- الظل : ١٦٦ .

- الفقه : ۱۶۹ ، ۲۲۷ .
- الفکر : ۱۹۸ .
- الفلك : ۲۲۷ .
- الفناء : ۱۶۹ ، ۱۸۸ ، ۲۰۱ ، ۲۲۷ .
- القاف
- القادر : ۱۷۰ ، ۲۰۷ ، ۲۲۸ .
- القبیح : ۱۷۰ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۲۸ .
- القدر : ۱۷۰ ، ۲۲۸ .
- القدرة : ۱۷۰ ، ۱۹۶ ، ۲۰۳ ، ۲۲۸ .
- القدم : ۲۳۷ .
- القديم : ۱۶۹ ، ۱۸۶ ، ۲۲۸ .
- القصد : ۱۷۰ ، ۲۰۰ .
- قضايا العقول : ۲۰۹ .
- القضاء : ۱۷۰ ، ۲۲۸ .
- القضاء فی العبادة : ۱۷۰ .
- القياس : ۱۷۰ .
- الكاف
- الكائن : ۲۲۸ .
- الكبيرة : ۱۶۵ ، ۱۷۱ .
- الكتافة : ۱۷۰ .
- الكذب : ۱۷۰ ، ۲۲۸ .
- الكرهية : ۱۷۱ ، ۱۹۹ ، ۲۰۳ .
- الكسب : ۱۷۰ ، ۲۲۹ .
- العلم الضروري : ۱۶۶ .
- العلم المكتسب : ۱۶۷ .
- العمق : ۱۶۸ ، ۱۸۷ ، ۲۳۸ .
- العمل : ۱۶۷ .
- العوض : ۱۶۸ ، ۲۲۶ .
- الغين
- الغاية : ۲۳۸ .
- الغبطة : ۱۶۹ .
- الغرض : ۱۶۹ .
- الغضب : ۱۶۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲ .
- الغم : ۱۶۹ ، ۱۹۸ ، ۲۰۲ ، ۲۲۷ .
- الغيبية : ۱۶۹ .
- الغير : ۱۶۹ .
- الغنى : ۲۰۸ ، ۲۲۷ .
- الفاء
- الفاسد : ۲۱۰ .
- الفاعل : ۲۱۱ ، ۲۲۷ .
- الفرض : ۱۶۹ ، ۲۱۳ .
- فروض الأعيان : ۲۱۳ .
- فروض الكفايات : ۲۱۳ .
- الفريضة : ۲۲۷ .
- الفسق : ۱۶۹ .
- الفعل : ۱۶۹ ، ۲۲۷ .

- الكفر : ١٧١ ، ٢٢٨ .
- الكم : ٢٣٩ .
- الكلام : ١٧٠ ، ١٩٤ ، ٢٠٢ ، ٢٢٨ .
- الكلمة : ١٧٠ .
- الكمون : ١٧١ .
- الكون : ١٧١ ، ١٨٩ ، ٢٢٨ .
- الكيف : ٢٣٩ .
- اللام
- لايزال : ٢٢٩ .
- اللذة : ١٧١ .
- اللطف : ١٧١ ، ٢٢٩ .
- اللطيف : ١٧١ .
- اللغة : ٢٢٩ .
- اللقب : ١٧١ .
- لم يزل : ٢٢٩ .
- اللمس : ١٧١ .
- اللون : ٢٢٩ .
- الليل : ١٧١ ، ٢٣٣ .
- اللين : ١٧٢ ، ١٨٩ ، ٢٠٢ .
- الميم
- المالك : ١٧٦ .
- المانوية : ١٧٥ .
- الماهية : ٢٣٧ .
- المادة : ٢٣٨ .
- المؤمن : ٢٢٩ .
- المؤلف : ١٨٧ .
- المؤيد : ٢٣٠ .
- المبتداء : ١٧٢ ، ٢٣٠ .
- المبدء : ٢٤٠ .
- المباح : ١٥٨ ، ١٧٢ ، ٢١٢ ، ٢٢٩ .
- المباشر : ١٧٢ ، ٢١١ ، ٢٣٠ .
- المبين : ١٧٢ .
- المتن : ٢٣٩ .
- المترادفة : ١٧٦ .
- المتحيز : ٢٢٩ .
- المتزايلة : ١٧٧ .
- المتشابه : ١٧٧ .
- المتضائفان : ٢٣٩ .
- المتكبر : ١٧٧ .
- المتكلم : ١٧٢ ، ١٩٤ ، ٢٣٠ .
- المتواتر : ١٧٣ .
- المتواطية : ١٧٧ .
- المتولد : ١٧٢ ، ٢١٢ ، ٢٣٠ .
- المثلان : ١٧٢ ، ٢٠٧ ، ٢٣٠ .
- المجارمة : ٢٣٠ .
- المجاز : ١٧٨ ، ٢١٣ .

- المجاورة : ۱۷۲ ، ۱۹۰ .
- المجبرة : ۱۷۶ .
- المجمل : ۱۷۲ .
- المجزی : ۱۷۲ .
- المجوس : ۱۷۵ .
- المحابة : ۱۷۵ .
- المحاذاة : ۱۷۳ ، ۱۹۰ .
- المحال : ۱۷۳ .
- المحبة : ۱۷۳ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲ .
- المحتمل : ۱۷۳ .
- المحدث : ۱۷۳ ، ۱۸۷ ، ۲۲۹ .
- المحظور والمحرم : ۱۷۳ ، ۲۱۴ .
- المحكم : ۱۷۳ ، ۱۷۷ ، ۲۳۰ .
- المحل : ۱۷۳ ، ۲۱۱ .
- المخترع : ۲۱۱ ، ۲۳۰ .
- المختلفان : ۱۷۲ ، ۲۰۷ .
- المختص من جهة الخطاب : ۱۷۳ .
- المدرک : ۲۰۸ .
- المدلول عليه : ۱۷۳ ، ۲۱۱ .
- المدکور : ۱۸۵ .
- المنهه : ۱۷۳ .
- المرجئة : ۱۷۶ .
- المرسل : ۱۷۳ .
- المركب : ۱۷۴ .
- المريد : ۲۰۸ .
- المسبب : ۲۳۱ .
- المستحق : ۱۷۵ .
- المستحيل : ۱۷۵ ، ۲۱۰ ، ۲۳۰ .
- المستطيع : ۱۷۵ .
- المسلم : ۲۲۹ .
- المسند : ۱۷۳ .
- المنون : ۲۱۴ .
- المشابهة : ۱۷۷ .
- المشبهة : ۱۷۶ .
- المشترك : ۱۷۷ .
- المشركون : ۱۷۵ .
- المسلك : ۱۷۷ .
- المشيئة : ۱۹۹ .
- المصاكة : ۱۷۳ ، ۱۹۳ .
- المصاححة : ۱۷۸ .
- المضيق : ۱۸۰ .
- المطلق من الخطاب : ۱۷۴ .
- المعان : ۱۷۲ .
- المعارضة : ۱۷۶ ، ۲۳۰ .
- المعجزة : ۱۷۴ ، ۲۳۱ .
- المعتزلة : ۱۷۶ .

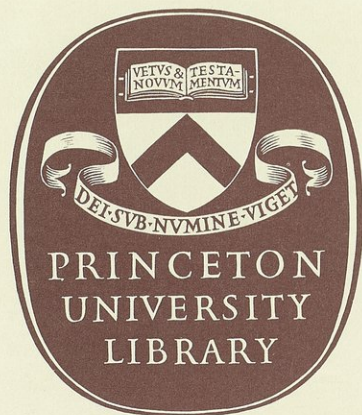
- . المتعقد : ١٨٥
 . المعدوم : ١٧٤ ، ٢٣٧
 . المعروف : ١٧٤ ، ٢٢٩
 . المعروفة : ١٩٧
 . المعصية : ١٧٤ ، ٢٢٩
 . المعلل : ٢٣١ ، ٢٣٨
 . المعلول : ٢٣١
 . المعلوم : ١٨٥
 . المعنى : ٢١٠
 . المغفرة : ١٧٤
 . المفارقة : ١٩٠
 . المفرد : ١٧٤
 . المفروض : ٢١٣
 . المفسدة : ١٧٨
 . المفيد : ١٧٤
 . المقتضى : ٢١٠ ، ٢٣١
 . المقيّد : ١٧٤
 . المكان : ١٧٤ ، ٢٢٩ ، ٢٤٠
 . المكلف : ١٧٣
 . المكلم : ٢٣٠
 . المكتوب في الشرع : ٢١٣
 . المكروه : ٢١٤
 . الملاسة : ١٧٣
 . الملك : ١٧٦ ، ٢٣٩
 . الملة : ١٧٢
 . المماسّة : ١٧٤
 . الممتنع الوجود : ١٧٤ ، ٢٣٧
 . الممكن : ٢٣٣ ، ٢٣٧
 . المناظرة : ٢٣١
 . المناقضة : ١٧٦ ، ٢٣٠
 . المترلة بين المترلتين : ١٧٦
 . المنكر : ١٧٤ ، ٢٢٩
 . المنع : ١٧٢
 . المنّة : ١٧٥
 . الموازنة : ١٧٥ ، ٢٣٠
 . المواضع : ٢٣٠
 . الموافاة : ٢٣١
 . الموت : ١٧٥ ، ٢٠٢ ، ٢٢١
 . الموجب : ٢٣١
 . الموجبات : ٢١٠
 . الموجود : ١٧٤ ، ١٨٥
 . الموضوع : ٢٣٨
 . المهمل : ١٧٦
 . النون :
 . الناسخ : ١٧٩
 . الناظر : ٢٠٩

- الواجب : ۱۸۱، ۲۰۹، ۲۳۲ .
- الواجب الوجود لذاته : ۲۳۷ .
- الواجب علی الأعیان : ۱۸۰ .
- الواجب المعین : ۱۸۰، ۲۱۳ .
- الواجب المخیر : ۱۸۰، ۲۱۳ .
- الواجب علی الكفاية : ۱۸۰ .
- الواجب المزیق : ۱۸۰، ۲۱۳ .
- الواجب الموسع : ۱۸۰ .
- الواحد : ۱۸۰ .
- الوجود : ۲۳۷ .
- الوحي : ۱۸۰ .
- الوسواس : ۲۳۲ .
- الوسوسة : ۱۸۰ .
- الوصف : ۲۰۴ .
- الوضع : ۲۳۹ .
- الوعد : ۱۸۰، ۲۳۲ .
- الوعید : ۱۸۰، ۲۳۲ .
- الوقت : ۱۸۱، ۲۳۲ .
- الولی : ۲۴۰ .
- الهاء :
- الهداية : ۲۳۳ .
- الهلاك : ۱۸۱ .
- الهوى : ۲۳۳ .
- النامی : ۱۷۹ .
- النبي : ۱۷۸، ۲۳۲ .
- الندب : ۱۷۸، ۲۱۳، ۲۳۱ .
- الندم : ۱۷۸ .
- النسيان : ۱۷۹ .
- النص : ۱۷۹، ۲۳۲ .
- النطق : ۱۷۸ .
- النظر : ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۳۳ .
- نظر العين : ۱۷۸ .
- النعمة : ۱۷۹، ۲۳۲ .
- النفار : ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۸ .
- النفاق : ۱۷۹ .
- النفس : ۲۳۸ .
- النقل : ۱۷۸، ۲۱۳ .
- النفی : ۱۷۸ .
- النقطة : ۲۳۸ .
- النقلة : ۱۹۰ .
- النور : ۱۷۹ .
- النوم : ۱۷۹ .
- النهار : ۱۷۹، ۲۳۲ .
- النهی : ۱۷۹، ۲۳۲ .
- النية : ۱۷۹، ۲۰۰ .
- الواو :

الیتیم : ۲۳۳ .	الیاء :
الیقین : ۱۸۱ ، ۲۳۳ .	الیأس : ۲۳۳ .
الیوم : ۲۳۳ .	الییوسة : ۱۹۲ .

در اینجا از فاضل محترم آقای علی اکبر بیداد که رسالهٔ مقدمهٔ الکلام را با دو نسخهٔ خطی تطبیق و موارد اختلاف را در حواشی ضبط کرده‌اند و همچنین از فاضل گرامی آقای محمدرضا توکلی فوجانی که علاوه بر تصحیح این رسائل، فهرست بالارا تهیه کرده‌اند سپاسگزاری می‌شود .

X



(NEC)

BP166

.C434

1980z